

رساله بابا داود اصفهانی

شیر شتر مفتح و مدر بول و زرداب و با شکر مقوی
بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و رشتها و جهت
سده و پوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق ا
لنفس بارد بلکه حار و ربو و استسقای زقی و طبلی
و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند
مسهل زرداب و باید از دو وقیه شروع کنند تا
بیک رطل برسانند و در اورام صلبه با ادهان محلله
مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته
اگر جبن در معده نماید با دو دانگ سکنجبین بنوشند
و اگر طبع مجیب نباشد تا بقدر نصف و زنی ان
بول شتر داخل نمایند و اگر طبع مجیب باشد و
اطلاق زیاد شود دیگر روز بنوشند و دو روز
ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل
و قرص زرشک قابض اضافه نمایند و تعلیف
شتر جهت تبرید بکاسنی و آرد جو و جهت تسکین
تقاضا که شوره نمایند و کنگر و کرفس و رازیانه و شبت نمایند

شیر الاغ سرد و تر است بسیار مبرد و مرطب و
مفرح و جالی و مفتح و جهت سل و دق و هزال یبسی
و سرفه حار و نزلات و عسر النفس حار و نفث الدم
و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و
آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر
و حقنه او جهت جراحت امعا و رحم و اسهال دموی
خصوصا با قابضات نافع است
ماء الجبن جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح
و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و
حکه و احتراقات و حرقة البول و جهت مواد محترقه سوداوی و حدت
صفرا و تنقیه کرده و تفتیح حراره و سدد و اسهال نمودن مواد محترقه
و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ
چشم که یکماه از ولادت او گذشته باشد تعلیف با سفناج و
کاهو و شاهتره و خبازی و قصیل و بقول بارده کرده هر روز دو رطل
شیر او را گرفته در دیگ پاکی جوشانیده پانزده مثقال سکنجبین
و یکمثقال سرکه در او ریخته با چوب انجیر که پوست او را گرفته

باشند بهم زنند تا بریده شود پس صاف نموده بگذارند ته
نشین شود آنگاه روز دیگر نود مثقال از آن با سکنجبین افتیمونی
از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده بفاصله
نیمساعت تا یکساعت یکحصه نیم گرم نموده بنوشند و غذای
بعد از چهار پنج ساعت بخورند و سفوف سودا در امراض سودای
هر روز با آن بنوشند و در رفع سده و امراض صفراوی با
ادویه مناسبه آن استعمال کنند و بفاصله هر سه چهار روز
از حبوب مسهله موافقه بنوشند و در روز مسهل غذا نخود آب
و سایر ایام قیمه شوربا و چلو سیل کنند و اگر امراض صفراوی
باشد با سکنجبین بزوری بارده یا معتدله بنوشند و پرهیز
از لبنیات و غذاهای غلیظ و مبخر و حلویات و ترشیهای
شدید الحموضه کنند و اگر ترطیب محض مقصود باشد شیر را
با پنیر مایه دلمه نموده آب آنرا بدون جوشانیدن با
اشربه مناسبه بنوشند

عشبه پنج مثقال آنرا بقدر جو ریزه نموده با گلاب و عرق
بیدمشک و عرق رازیانه از هریک نود مثقال یکشب
خیسانیده

خیسانیده پس بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده
سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیمگرم بنوشند

چوب چینی مرکب القوی مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر
حرارت نباتیت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل
و مدر بول و عرق و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه
قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی
اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهة علة آتشک و قروح خبیثه
بیعدیل و در رفع امراض مزمنه و اورام صلبه و آکله و علل سوداوی
مثل جرب و حکه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء
الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات صلبه مزمنه و داء الثعلب
و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا و قطع عادت
افیون و رافع مواد نزله و زکام و منوم و مبخر و نیکو کننده رخسار
و مسمن اکثر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر بعد از تنقیه
بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را باریک و رقیق کرده
با یکمن نیم بوزن شاه آب در دیگ سنگ یا سفال یا مس

بسیار قلعی که دهن او را انجیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا
نصف شود پس بروی کرسی نشسته و اطراف خود را بلحاف
پیچیده دیگ را زیر کرسی سر بگشایند تا بخار او ببدن رسیده باعث
عرق شود و سه پیاله از آب او بهمان گرمی در آنوقت بنوشند
پس خود را بپوشند تا عرق خشک شود و مجموع آب چینی را در ظرف
شبانروزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات یا بی نبات و
بعضی سرد بجای آب و بعضی در طعام و اصلا آب در مدت
چوب چینی ننوشند و بحمام نروند و جماع نکنند و اعراض نفسانی
مثل هم و غم و غضب مفرط بسیار مضر است و بعد از چینی
تا یکهفته آب نخورند بلکه عرق گاوزبان یا عرق رازیانه یا گلاب
یا عرق بیدمشک بنوشند و پرهیز از لبنیات سوای روغن
و حموضات و بقول و فواکه تازه لازم است و شیرینی با فراط
نیز خوب نیست و نمک نباید خورد اگرچه قلیل ضرر ندارد
و اقل مدت پرهیز دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه است
و وقت خوردن در مبدء بهار و در خریف وسط
پائیز است

مداوای زخم سگ و سباع و بوزینه و امثال آن
یکشبانروز پیاز و نمک و عسل را مخلوط کرده بزخم ببندند
و پس از آن قاسنی و روغن زیتون و پیه بالسویه مرهم
نموده استعمال کنند
پاشیدن آبیکه در آن نوشادر حل کرده باشند در سوراخ
مار مهلک اوست و فرش کردن بوبادران نیز مجربست

زاج سفید و شونیز و سرکه زیره و سکبینج و جند
و مقل و سم بز بالسویه کوفته حبها سازند چون در
مکانی دود کنند هوام و پشه بگریزد

مورچه از حلتیت گریزانست و هرگاه زرنباد بخور کنند
هرگز مورچه بآنجا عود نکند و داشتن پیاز عنصل موجب
هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است
شستن مولود بآب زیره مانع تولد قمل است
در بدن او مادام العمر و طلای بدن او بآب زیره نیز همان طور است

مرهم راحت جهة تسکین وجع دمل بروی زخم گذارند
آرد نخود خام و زرده تخم مرغ ممزوج نموده بکار برند

مرهم جهة منفجر نمودن قرحه
خمیرمایه بوره ارمنی جاوشیر فضله کبوتر فضله مرغ
دبق مقشر آهک آب ندیده صابون با روغن زیتون
سرشته استعمال کنند

[illegible]

مرهم جهت سعفه زراوند طویل راتیانج گلنار اقاقیا با
انکه روغن گل و سرکه بسایند

مرهم بواسیر جهة شقاق مقعد و درد آن نافع موم روغن
کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر مقل
زرده تخم مرغ مقل را در لعاب بزرکتان حل نموده مرهم ترتیب
دهند

مرهم جهة جمیع زخمها خصوصا ناصور و
جوشش و زخم شمشیر وغیره کف دریا کات هندی
خون سیاوشان هوجویه زرچوبه انزروت مساوی
با پیه بز و موم سفید مرهم سازند

هفت مرهم جهة نضج دمامیل و جراحات کتیرا تخم مرو تخم
کتان سریش هوجویه گل بابونه گل خطمی با شیر پخته نیمگرم
مکرر استعمال نمایند

مرهم شقاق لب و اطراف و حکه و جرب علک البطم پیه بز
و جهة کجی ناخن نیز نافع است

مرهم محلل سرطان و سایر صلابات
خردل تخم الجزر کبریت کف دریا زراوند طویل
اشق مقل روغن زیتون موم سرخ

چون مواد فاسده که طبیعت او را با خون باطراف
جلد دفع کند و بتحلیل نرود از آن مواد در سطح جلد آثار
بهم رسد پس آنچه رقیق مایل بکمودت باشد کلف
نامند و مایل بسیاهی را ابرش و غلیظ سیاه را
بهق و رقیق مایل بحمره را نمش و حمره منکره غلیظه
که در اطراف بینی بهم رسد باد شنام گویند

و آنچه از مواد بسبب سقطه و ضربه در تحت جلد منجمد
گردد وسم نامند و آن سرخ تیره و کبود نیز میباشد
و سبز نیز میشود سرخ تیره و کبود را دم میت گویند
و مواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان
و بفارسی خال گویند و آنچه از مواد بلغمی ناشی شود
بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و
سوداوی را برص سیاه گویند و بثور با خارش اندکی
که متفرق باشد و متقرح گردد مایل بسرخی سعفه
نامند هرگاه چرک از ان سیلان کند سعفه رطبه و
شیرنج و بی چرک را سعفه یابسه نامند و بثور صغار
سوداوی را که بی چرک باشد قوبا گویند و شبیه است
بسعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر جلد پیدا شد
و سعفه غایص تر است و آنچه چرک او حاد او را
متقرح سازد ساعیه گویند و آنچه سفید و شبیه

بآبله

بآبله باشد و بخارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب
و سوزش و حدة و وجع و قلیل العدد و زرداب تراوش
کند نملیه و بفارسیه گویند و آنچه از جلد تا لحم رسد
جمره و آنچه تا لحم نرسد نمله گویند و آنچه صلب و مستدیر
و با حمرة و در باطن قرحه او دانها شبیه بدانهای انجیر تینیه و
بثور متقرحه که جلد را مثقبه دار کند و رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش
نماید جرده نامند و بثور بی قرحه که در سر بهم رسد و با خارش باشد و
پوستهای سفید از و جدا شود مثل شوره ریزد سنجه نامند و قسمی از
کچل است و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح کند خزاز
دابریه گویند و معروف بکچل است و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار
ریزه متصل بهم و با خارش باشد و با حمرة شری نامند و چون
قطعه قطعه باشد بنات اللیل گویند چه بروز او در شب بیشتر
باشد و چون با اتصال و خارش و کمودت لون باشد جرب
یابس گویند و چون متفرق و بر آمده و تیره رنگ باشد
ثآلیل نامند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و بهق و مانند
آن که بعد از حمام بمالند و یا موضع را ببخار آب گرم بر آرند

و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند دوائیکه برای کلف
مجربست انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند
ضماد دیگر تخم خربزه و مغز بادام تلخ و حب المحلب و خاک زیبق
با آب سرشته ضماد کنند
جهت نمش و بهق ترمس تخم ترب تخم تره تیزک قسط تلخ
بادام تلخ بوره فلفل اشق با آب عصفر سرشته ضماد کنند
ایضا جهت ازاله کلف و نمش و امثال آن بیخ سوسن
سرگین گنجشک قسط تلخ با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر
با آب سبوس گندم بشویند دوای دیگر باقلا کرسنه
ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار نشاسته زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ انزروت مصطکی بوره با آب پیاز طلا نمایند
ادنیم اونیم اونیم
دوائیکه جهت دفع خیلان و آثار بغایت نافع است
انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند و
بدستور اشق را در سرکه حل نموده بمالند

دوائیکه وسم و غیره را قلع نماید کندر بوره صبر زرد
با سرکه ضماد کنند و بدستور مرداسنگ سفید کرده با پیه مرغ
بمالند دوائیکه جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان
و نمش آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابل
نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت
نبات با آب عصفر سرشته ضماد کنند جهة سعفه رطبه
عفص محرق وسمه با روغن دنبه و بدستور عفص اخضر و مغز
بادام تلخ با سرکه جهة نبات اللیل صبر زرد مر صاف
عدس با سرکه و عسل و بدستور بوره و حنا و زعفران با سرکه
و آشامیدن یکدرم قاقله با آب سرد از مجربات دانسته اند و بدستور
طلا نمودن آب ملیله زرد با صبر زرد و دیگر با حرارت باشد مالیدن
آرد جو و آب کاسنی و آب کشنیز و بدستور عصاره برگ درخت به
با صندل و پوست درهندی جهة حکه که از حرارت باشد
طلای مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر و بدستور خشخاش مسحوق
با سرکه و بدستور صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس
و سرکه دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید

تازه از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ
فلفل زنگار با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از
یکهفته بمالند و در آفتاب نشینند و بدستور طلا کردن
نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند

دوا جهت قوبای متقشر کندر زاج صبر کوکرد صمغ با سرکه
ضماد کنند   ایضا جهت قوبا شیاف مامیثا کندر
زبد البحر توبال مس بوره ارمنی خربق سفید ترمس
اشق مساوی با سرکه طلا کنند   ایضا خاکستر
سیر سوخته با عسل جهت اطفال آزموده است و حب
البان با سرکه نیز

جهت رفع ثالیل و خیلان کوکرد زرد زرنیخ زرد شونیز
خاکستر عقرب بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور
ثمرة الطرفا با سرکه و ضماد شونیز با سرکه یا با زهره بز
ضماد قوبا و سعفه یابسه و جرب را نافع
کوکرد ١٠ صمغ عربی ٥ دنبه تازه ١٥ درحمام و بعد حمام بمالند
جهت تشقق زاج صبر سیاه با نفط سیاه بمالند

زنجبیل مربا جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم
طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر
بول است زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک
کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده
عسل کف گرفته چندان بریزند که آنرا بپوشاند و بگذارند
تا مزاج گیرد

طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد
قیراط از درهم دو طسوج و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست
ارزه باشد دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم
دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال
سه قیراط و یک حبه که چهل و هشت ارزه باشد
درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید
شش دانگ است که دوازده قیراط باشد درهم ناقص
که از درهم طبی مراد او ست عبارتست از چهار دانگ
نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی درهم تام جدید است

مثقال طبی یکدرهم ناقص وسه سبع درهم است و
آن شش دانگ است که ۲۴۰ ارزه و ۱۲۰ شعیره و شصت
حبه و بیست چهار طسوج و بیست قیراط است
مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ و نیم باشد درهم شرعی بقدر سه سبع
از مثقال شرعی کمتر است

تحویل درهم بمثقال از دراهم نصف وخمس جمع نمایند
عدد مثاقیل است مثالش پنجاه درهم نصف او و
خمس او را جمع کردیم سی و پنج شد پس سی و پنج مثقال
است ایضا ده درهم نصف وخمس او را جمع کردیم
هفت شد هفت مثقال است
تحویل مثقال بدرهم سه سبع بر عدد مثاقیل افزایند
عدد دراهم است مثالش هفت مثقال سه سبع بر او
افزودیم ده شد که ده درهم میشود ایضا چهل دو مثقال
سه سبع آن که هیجده است بر او افزودیم شصت شد
پس شصت درهم خواهد بود

کرویا یزه
روحی است و
قرنباد یز گویند

ادویه که کرم دندان ساقط کند تخم پیاز و
تخم کراث و بزر البنج با پیه بز سرشته حب نمایند و
عددی از آن در آتش انداخته یک سر نی بدندان
نهاده و سر دیگر بطرف آتش نهد بنهجی که دود
آن بدندان رسد چون پنبه بقطران آلوده
بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه
بآب برگ شفتالو و زراوند طویل بغایت آزموده است
و بخور راتیانج مؤثر است و چون سوراخ دندان
کرم خورده را بکافور پر کنند درد را ساکن کند
و پر کردن بمویزج و حلتیت و بوره ارمنی
همین اثر دارد

شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافع است
کتیرا ۲ صمغ عربی ۲ شادنج هندی ۲ مرصافی ۱
دم الاخوین ۱ زعفران ۱

سکنجبین انجدانی جهت تب ربع و سپرز نافع
انجدان نیمکوب کرده یکشب در سرکه و آب خیسانیده
روز دیگر بجوشانند تا نصف شود پس صاف کرده با دوشاب
انگوری بقوام آورند هر روز ده مثقال با آب شاهتره یا
شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب بود با کاسنی و امثال او
استعمال کنند

حب حلتیت للربع هلیله زرد عصاره غافث
حرف حلتیت نیم قدر شربتش یکدرم با آب گرم

عصفر کل کافته است ضماد او با عسل جهت قوبا و بهق
و برص مفید و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره
و باد سرخ و ورم جگر نافع و با مالیت بر مثانه جهت
حبس البول مجرب

مرداسنگ مجفف ملتحم جراحات عمیقه و محلل و قابض و مغری و
و مسدد دهاین و برنده گوشت زیادی و رویاننده صالح آن
و جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جهت شقاق با روغن
زیتون ضماد و با گوگرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای
بد آب ضماد نافع

حمول پوست ملاصق تخم مرغ با خون
کبوتر بچه بعید البکاره

حب نشاط
صمغ عربی و تریاک و حب المحلب
و رب السوس و پوست خشخاش
هریک یکمثقال نشاسته نیم
مثقال با لعاب بهدانه
حب نمایند

جهت تحلیل مواد و اورام

ترجمهٔ رسالهٔ محمد زکریای رازی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد حکیمی را سزد که طبیعت نوع انسان را از
چهار طبع مختلف الطبیعه الفت ترکیب داد و در طبع
هر گیاهی دوای دردی نهاده و درود نامحدود بر روان
پاک طبیبان علت بر عصیان محمد و آل الطیبین
او صلوات الله علیهم اجمعین باد اما بعد
چنین معروض میدارد اقل خلق الله ابن محمد حسین
الشریف احمد الطبیب الکاشانی که چون بدستیاری
بخت

بخت بلند و طالع فیروزمند شرف باریابی حضور باهر النور و زمین
بوسی پیشگاه سعادت دستور پادشاه جمجاه سلیمان بارگاه
خسرو عادل باذل خدیو ابر کف دریا دل ظل الله قهرمان
الماء والطین غوث الاسلام والمسلمین سلطان السلاطین
ملک الملوک صاحبقران المؤید المظفر السلطان بن السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه
قاجار لا زالت رایات اجلاله و اعلام نصرته ما دامت نجوم گردون
دوار و الانجم سیار ارزانی گردیده در سلک چاکران و دعاگویان
مخصوص منسلک گردیده روزی و گاهی از تالیفات حکیم دانشمند
محمد زکریای رازی که بکمال فضل و دانش علامهٔ فحول

اطبّا است بر زبان الهام بیان صاحبقران اعظم
گذشت و از کتاب برء الساعه تحسین فراوان رفت
و ترجمه آن کتاب از عربیه بفارسی بعهدهٔ کمترین بندهٔ جان
نثار مقرر گردید که بعبارتی واضح و بیانی لایح تالیف نماید
تا نفعش چون آثار صاحبقرانی عام و فایده بخش جمهور
انام باشد لاجرم امتثال امر اشرف اعلی را **شعر** کشت
کلاهم زردی فخر فلک سا ✿ کشت جبینم برای سجده زمین
سود ✿ پس از سودن پیشانی قبول بر زمین نیاز شروع
در ترجمه مقصود نموده و چون رساله حکیم مزبور مشتمل بر بیست
و سه باب بود و بعضی از امراض سریع العلاج را التفاتی

نفرموده اند

نفرموده اند این چاکر جان نثار بمضمون **مصرع** بر دستهٔ گل
نیز بربند گیاه را ✿ هفت باب بر آن افزود تا فواید آن اتم و
اکمل باشد و هر کس را که این نسخه شریفه بدست افتد در بسیاری
از امراض محتاج بطبیب نگردد خاصه در سفرها که دسترس
بطبیب حاذق مشکل است پس این رساله را برسی باب
مرتب ساخت و علی الله فی کلّ الامور توکلی ✿ و بالخمس
اصحاب العباء توسلی ✿ ملتمس از ناظران آنکه بحکم
المامور معذور هر گاه بسهو و نسیانی که لازمهٔ رتبه انسانی است
برخورند بمضمون **شعر** می پذیرند بدان را بطفیل نیکان
رشته واپس ندهد آنکه گهر میگیرد ✿ در صدد اعتراض بر نیایند
و ذیل عفو بر آن پوشیده در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق
و علیه التکلان **باب اول** در علاج درد سر است

باب دوم در علاج درد شقیقه است باب سیوم
در علاج صرع است باب چهارم در علاج زکام
ونزله است باب پنجم در علاج درد چشم است
باب ششم در علاج درد دندان است باب هفتم
در تدبیر کندن دندان که بدون کلبتین بآسانی کنده
شود باب هشتم در بوی بد دهان است باب نهم
در علاج خناق وذبحه است باب دهم در چسبیدن
زلو است بحلق باب یازدهم در امراض گوش است
باب دوازدهم در علاج خون آمدن از بینی است
باب سیزدهم در قولنج ایلاووسی است باب چهاردهم
در معالجه زحیر است باب پانزدهم در علاج اسهال
معدی است باب شانزدهم در علاج خروج مقعده

باب

باب هفدهم در علاج بواسیر است باب هجدهم
در علاج نواصیر است باب نوزدهم در عرق النسا
ووجع ورک است باب بستم در علاج جرب است
باب بست یکم در خارش دست وپا وسایر اعضا است
باب بست ودوم در علاج سوختگی آتش است باب
بست وسیوم در علاج کسی است که اورا بچوب یا
چیز دیگر زده باشند باب بست وچهارم در علاج
خستگی وتعبی که از ریاضت وسواری بهم رسیده باشد
باب بست وپنجم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید
شدن باب بست وششم در تدبیر رفع و
ستردن موی است بی نوره باب بست وهفتم
در گند بغل وگند عرق است باب بست وهشتم در

تدبیر رفع لاغری مفرط است **باب پست و نهم**
در بیان احتیاط از زهرهاست **باب سی ام** در علاج
سمومات خاصّه است **باب اوّل** در معالجه درد
سراست و آن بر سه قسم است یا در پیش روی
میباشد یا در اواسط یا در عقب سر پس اگر در پیش
سر باشد و بالای ابرو یقیناً از زیادتی خون خواهد بود
و علامت زیادتی خون سرخی چشم و صورت و
امتلای عروق است **علاج** این است که فصد
رک قیفال از دست راست کنند بقدر پنجاه مثقال
یا شصت مثقال خون بگیرند یا پنج شاخ حجامت
کنند باذن الله تعالی درد سر فوراً ساکن میشود و
تریاک خوب هم بوئیدن و قلیلی هم بر بینی و پیشانی

وصد غین مالیدن بسیار نافع است یا اینکه ده
دانه عنّاب دو مثقال تخم کشنیز شیره کشیده میل
نمایند فوراً درد ساکت میشود و اگر در وسط سر باشد
و علامات صفرا هم باشد مثل زردی چشم و صورت
و بیس منخرین لامحاله از حرارت و صفرا خواهد بود
علاجش این است که پارچه از کتان با روغن
گلسرخ آلوده کرده بموضع درد ببندند فوراً درد را
ساکن میکنند انشاءالله تعالی یا اینکه کف پاها را
بروغن بنفشه یا بادام و نمک طلا نمایند دفعةً درد
ساکن میشود و بوئیدن گل نیلوفر نیز مفید است
و بهتر آنست که غذای روز مغز خیار با سرکهٔ کهنه
انگوری باشد و غذای شب آش آب انار باید

سیب یا آب غوره یا اینکه دو مثقال تخم کشنیز را در
هشتاد مثقال آب غوره شیره کشیده بنوشند
انشاء الله تعالی همانساعت درد را ساکت میکند و اکثر
از اطباء متأخرین بر اینمعالجه اتّفاق دارند و حقیر نیز
مکرّر اینقسم معالجه نموده و نفع کلّی بخشیده و اگر در عقب
سر باشد لا محاله بیشتر از زیادتی بلغم خواهد بود و علامت
زیادتی بلغم بلادت حواس و ثقل و سنگینی سر و
بیاض بشره است **علاجش** قی کردنست با آب
ترب و سکنجبین و آب شبیت که نیم گرم کرده بنوشند
تا قی بسیار آید که بزودی درد را ساکن کند انشاء الله تعالی
یا اینکه مربّای هلیله کابلی یا مربّای آمله بخورند و غرغره
با یارج فیقرا نمایند **صفة ایارج فیقرا**

سنبل الطیب

سنبل الطیب دارچینی عودبلسان حب بلسان
سلیخه مصطکی اسارون زعفران از هریک یکمثقال
و صبر سقوطری دو وزن همهٔ ادویه همه را نرم کوبیده دو مثقال
آنرا با آب گرم غرغره نمایند در همانساعت درد را ساکن میکند
بعون الله تعالی و یا اینکه نمک و سرکه بکف پا طلا نمایند
و پاها را در آب بسیار گرم گذارند فوراً درد را ساکن میکند
باذن الله **باب دویم** در درد شقیقه است و
این درد نیم از سر است **علاجش** این است که اگر
غلبه خون ظاهر باشد رگ پیشانی یا رگ بینی یا قیفال زدن
نیکو بود و روغنهای محلّله طلا کردن از قبیل آب کشنیز و
آب تاجریزی و سرکه و صندل سرخ و روغن گل سرخ سفید
افتد و اگر غلبه با سایر اخلاط باشد تنقیه کردن به

سلیخه یعنی پوست دارچینی است

ایارج فیقرا که صفتش مذکور شد بسیار مفید بوده همچنین
بخور چوب اشنان و بخور استخوان سک و آب سرد بر سر
ریختن و آب جو با دانکی از اشق و دانکی از جاوشیر حل نموده
بر جبینی چکانند فی الفور درد را ساکن میکند و اگر مزمن شود
سل باید سوزانیدن تا علت انتشار پدید نیاید خاصه
که چشم ضعیف باشد بزودی تدبیر سل باید کردن

باب سیوم در علاج صرع است علامت صرع
سکینی سر و بسیار آمدن آب دهن و کف کردن دهان
است در حین صرع و سفیدی رنک و کدورت حواس
خصوصا اگر ماده در دماغ باشد و اغلب اینست که در
زیادتی نور قمر شدت میکند **علاجش** این است که
بگیرند عاقرقرحا بسفایج اسطوخودوس افتیمون

همه را مساوی کوفته و بیخته با دو وزن مجموع مویز منقای از
هسته معجون سازند و هفت مثقال قبل از نوبه صرع
بخورد باذن الله تعالی در یکهفته رفع ناخوشی خواهد شد و باید
تقلیل در غذا نمایند و غذا منحصر به نخود آب با کوشت کبک
و آهو و تیهو و کبوتر باشد با ادویه مثل دارچینی و زیره و مغز هل
و زنجبیل و کباب دراج نیز در غذا جایز است **باب
چهارم** در زکام و نزله است و علامتش ظاهر است
و **علاجش** هر چند در ساعت معالجه نمودن آن صعوبتی
ندارد لکن بهتر آنست که آب بسیار کرم بر سر بریزند به
حدیکه احساس حرارت در دماغ کرده شود که فی الفور
رفع زکام میشود یا آنکه پارچه از کتان را بدفعات با آتش
کرم کرده بر سر ببندد ازند تا احساس حرارت و

کرمی در دماغ بشود در همانوقت رفع میشود باذن الله تعالے
یا آنکه کندر و میعه یابسه و قسط و سندروس را مساوی
هم کوبیده و مخلوط نمایند و بقدر فندقی ازان بخور نمایند
منع از سیلان آب از دماغ خواهد کرد ولکن باید
شخص مریض نهایت احتیاط بکند که مادّه نزول
بسینه ننماید باینقسم که شبها کم بخوابد و روز اصلا
نخوابد و اگر شب بخوابد باید بقفا نخوابد و نشسته تکیه
کند و بخوابد و در وقت خواب غرغره با آب خشخاش نماید
و بعد بخوابد و در غذا نهایت تقلیل نماید و روی غذا
البتّه نخوابد و هفت مثقال زنجبیل و سیاهدانه را نیمکوب
کرده در پارچه ببندد و ببوید تا آنچه مادّه در دماغ است
بمنخر دفع شود و بسینه نزول ننماید و این حب نیز
نافع

در منع نزول مواد بسینه بسیار مفید است صفت آن
بگیرند نشاسته و کتیرا و رب السوس و تخم خیار
و تخم کدو و خشخاش و مغز بادام مقشر و باقلای مقشر
مساوی هم بکوبند و مثل نصف مجموع نبات داخل کرده
حبها بقدر نخود ساخته و شب و روز حبّی ازان در دهن
نگاه دارند خصوصا در وقت خواب و همین محمد زکریّا
در کتاب من لا یحضره الطّبیب میکوید که نگاهداشتن
سپستان در دهان و همچنین کتیرا در منع نزول مواد به
سینه بغایت مفید است و در کتب متقدمین از
کتاب یخ
قبیل ذخیره ثابت بن قرّه و شمعون یهودی و ابن
ماسویه نیز مذکور است و باید از چیزهای شور و ترش
و عفص اجتناب کنند و بهتر آنست که تا یقین بهم

نرساند که مادّه بسینه نخواهد ریخت قطع مواد رطوبات از
منخرین نماید تا اینکه یقین کند که آخر زکام است دران
وقت اینمعالجه بسیار مفید است چنانکه خود محمد زکریا
در کتاب فاخر و در کتاب من لایحضره میگوید تا از برای
مریض ممکن است آب آمدن از منخر سدّ آن نباید
کرد که مبادا بسینه بریزد و هرگاه مادّه زکام از منخرین
سد شود شونیز ببویند و شیخ ابو علی تصریح باین مطلب
کرده و اگر مادّه بسینه ریخت علاجش اینست که ماء
الشعیر خشخاشی با شربت بنفشه بنوشند **صفت
ماء الشعیر خشخاشی** بگیرند جو پوست گرفته نشکسته
هفت مثقال کوکنار سه دانه با صد و شصت مثقال آب
یا عرق گاوزبان با آتش ملایم بجوشانند تا هشتاد مثقال

آنگاه

آنگاه با پنج مثقال شربت بنفشه بنوشند **صفت شربت بنفشه**
بگیرند ده مثقال گل بنفشه را جوشانده صاف نمایند آنگاه با
بیست مثقال شکر سفید بقوام آورند و یا با شربت زوفای
خشک بنوشند **صفة شربت زوفا** هفت مثقال زوفای
خشک ده دانه سپستان ده دانه انجیر خشک دو مثقال اصل
السوس جوشانده و صاف نمایند آنگاه با چهل مثقال شکر
سفید بقوام آورند و غذای روز شوربای کدو و اسفناج با
گوشت بره یا خروس بچه و اگر تب نباشد نان با مربای
سیب و غذای شب تر طعام با زرده تخم نیم برشت و
هرگاه مانع از فصد نمودن نداشته باشد بقدر قوه و ضعف
نزله و مریض اخراج خون باید نمود که بسیار مفید است
و حقنه در اینمرض فایده ندارد بلکه خطر عظیم دارد

که خلط را بحجب سینه میکشد و رفع نمیتوان کردن خاصه
در کسیکه حجابات سینه او ضعیف هم باشد **باب پنجم**
در درد چشم است بهترین تدابیر در محافظت چشم
این است که حفظ کنند چشم را از هوای بسیار گرم
و بسیار سرد و از گریه بسیار و نظر کردن بخطوط دقیقه
و اشیاء مضیئه براق و بقفا خوابیدن و سکر متواتر
و باد شدید و غبار شدید و دود غلیظ و مداومت بخوردن
سیر و پیاز مگر اشخاصیکه عادت دارند بخصوص اهل
دار المرز و اهل سن شیخوخیت و علت این در کتاب
شرح جوامع بیان شده و همچنین مضر است فصد
کردن و حجامت کردن و بجوالی و بحمام رفتن
و جماع کردن بسیار و نفع میکند چشم را تلیین

طبیعت

طبیعت و گشودن چشم در آب صاف و سرمه سنگ
اصفهانی و توتیای هندی که تربیت کرده باشند با آب
رازیانه یا آب مرزنجوش و برود رمان **صفت برود رمان**
بگیرند آب انارین را با پیه آن یکمن با صد مثقال عسل
صاف کرده و با آتش ملایم بجوشانند و کف او را گرفته
تا اینکه بقوام آید و غلیظ شود پس در بعضی اوقات با میل
بچشم بکشند بسیار تقویت چشم میکند و همچنین آب
بادیان تازه را بگیرند و شکر سفید داخل بکنند در قوت
چشم بی‌عدیل است مثلاً بیست مثقال آب بادیان
را با پنجمثقال شکر سفید داخل کرده صاف نمایند و گاهی
بچشم بچکانند و اگر رمدی بواسطه حرکت در آفتاب
یا مجاورت با آتش عارض شود **علاج** این است

که تریاک بمالند وببویند وپوست بلیله زرد را نرم سائیده از
تافته بیرون کرده به چشم کشند دفعةً درد را ساکن میکند
باذن الله تعم **باب ششم** در علاج درد دندان
علاج آنست که اگر درد بمشارکت عضو دیگر نباشد بگیرند
مویزج را با پنبه کهنه در هاون سنگی کوفته وبر دندان
دردناک نهند فوراً ساکن میشود یا بگیرند قیراطی از سکرا
لعشر وبر پنبه پیچیده بر دندان نهند درد را ساکن میکند
وهمچنین غالیه وقطران نیز چنین است وداغ کردن
دندان بآتش فوراً درد را ساکن میکند وهیچ تدبیر در ساکن
کردن درد دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده
ببرف ویخ در دهان گیرند بدفعات وچون گرم شود
بریزند وباز تازه کنند وگاه باشد که اول درد زیاده شود

لکن ساکن خواهد شد باذن الله تعم **صفت معجونیکه**
درد دندان را نافع بگیرند تریاک ومیعهٔ یابسه وپازهر از هر
یک دو مثقال وفلفل وحلتیت شامی از هر یک یکمثقال
باهم بکوبند وبدوشاب بسرشند وبر دندان دردناک نهند
باب هفتم در تدبیر کندن دندان است بدون کلبتین
بآسانی عاقرقرحا را کوفته وپخته وباسرکه بسرشند ویکماه
در آفتاب نهند وهر روز آنظرف را حرکت دهند واگر
سرکه کم شود زیاده کنند تا آنکه بغلظت عسل شود پس
یکقطره از وی بر آن دندان که میخواهند بکنند بنهند وساعتی
صبر کنند پس بیازمایند وبر کنند اگر بآسانی بر آید فبها
واگر نه روز دیگر بر نهند تا بآسانی کنده شود یا بگیرند
آب ریشه توت را ودر جام کرده در آفتاب نهند تا

حلتیت
انقوزه است

بقوام عسل شود و در روزی سه بار بن دندان را بآن طلا
کنند بآسانی کنده شود انشاءالله تعالی ولکن احتیاط باید
کرد که بدندانهای دیگر نرسد باینطریق که دندانهای دیگر را
بخمیر یا موم پوشیده دارند والله اعلم **باب هشتم**
در بدبوئی دهان است اگر سبب بوی دهان معده باشد
علاجش آنست بگیرند مویز منقای از هسته و برگ
مورد تازه مساوی هم کوفته باهم سرشته بمقدار فندقی
در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن میکند انشاءالله
تعالی یا بگیرند مویز و ابهل را مساوی یکدیگر کوفته و سرشته
بمقدار فندقی بخورند بسیار مفید است باذن الله
تعالی **باب نهم** در خناق و ذبحه است اگر
سبب زیادتی خون باشد علامتش آن است

که چشم و روی و زبان سرخ باشد و اگر سبب زیادتی
صفرا باشد علامتش آنکه دهان تلخ و خشک شود و درد
و سوزش و حرارت و تشنگی شدید بهم رسد و اگر سبب
زیادتی بلغم باشد طعم دهان شور باشد و رنگ زبان سفید
باشد و حرارت و تشنگی اندک باشد و اگر سبب زیادتی
سودا باشد طعم دهان ترش باشد یا عفص و اندک
اندک بهم رسد **علاج** آنست که هرگاه قوه قوی است
و از فصد مانعی نیست اوّل فصد کند و چندان خون
بگیرد که در غش افتد خصوصا در خناق دموی که انشاءالله
زایل شود یا اینکه بگیرند سرگین سگ را بارب توت
بیامیزند و بدان غرغره کنند فی الفور درد را ساکن میکند

واگر سرکین آدمی وسرکین سک وسرکین خطاف از
پرون حلق طلا کنند بسیار مفید خواهد بود باب
دهم در چسبیدن زلو است بحلق علاجش آن باشد
که بسرکه ونمک غرغره کنند یا آنکه بکیرند نکسی که در باقلا هست
وبکوبند ودر سرکه حل کنند وغرغره نمایند در حال ساقط کردد
باذن الله تعالی وتدبیر دیکر آنست که سیر با سرکه پرورده
یا سیر تنها بخورند ودر حمام روند ودر آب بسیار بنشینند
تا عطش غلبه کند وهر ساعت آب سرد کرده با برف
یا یخ در دهان کیرند یا برلب نهند بطلب آن آب
زلو به بالا بر آید واگر سیر بخورند ودر آفتاب نشینند
یا بدوند ودهان باز کنند وکاسه آب سرد برلب نهند
تا از کرما بکریزد وبیرون آید بحول الله تعالی

باب

باب یازدهم در امراض کوش است یک قسم از
آن دوی وطنین است که دو آواز دروغ است که در
کوش بهم میرسد علاجش آنست که بکیرند افتیمون
شاهی بسیار خوب ودر آب بخیسانند آنگاه صاف
کنند وقطرهٔ از او در کوش چکانند دفعه ساکن میکند
باذن الله تعالی وهمچنین روغن افسنتین وروغن
سوسن نیز ساکن میکند باذن الله تعالی صفت
روغن افسنتین ده مثقال افسنتین را با آب
جوشانیده وصاف نموده با ده مثقال روغن زیتون
جوشانیده تا آب آن تمام شود وروغن بماند وهمچنین
است کرفتن روغن سوسن باب دوازدهم
در رعاف یعنی خون آمدن از بینی است

وان برسه گونه است یکی آنکه قطره چند آید و باز ایستد
دوم آنکه قطره قطره آید و دیر بایستد سیوم آنکه بسیار
آید **علاجش** آنکه اگر سبب زیادتی خون باشد باز
نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر
از حد بگذرد و قوت ساقط شود تدبیر باز داشتن باید
کرد و رگ زدن و خون اندک اندک از رگ بیرون کردن بهترین
علاج است و داروهائیکه خون آمدن از بینی را باز دارد
چکانیدن آب ریحان و آب پودنه و آب شکوفه خرما
و آب سرگین تازه ماده الاغ است و چکانیدن آب
گشنیز نیز با کافور سخت نافع است و مکرر بتجربه رسیده
است و بیم ضرری هم نیست و همچنین آب سرد بر سر
ریختن و آرد جو و گل ارمنی و اقاقیا و گلنار فارسی و

شمول

حجامت بالبس
بهمان کار بادکش معروف
است

وصندل سرخ و اندکی کافور و قلیلی تریاک همه را بسرکه بسرشند
و بر سر و پیشانی طلا کنند و اگر گچ کشته بسرکه حل کرده
بر سر و پیشانی طلا کنند نیکو است و اگر حاجت بداروی
داغ کننده شود بگیرند شب یمانی را و نرم سائیده و اندکی
به بینی دمند با نهایت احتیاط فوراً باز دارد و حجامت
بالبس بغایت مفید است پس اگر از سوراخ راست
بینی خون آید حجامت را از زیر پستان راست باید نهاد
و اگر از سوراخ چپ آید بزیر پستان چپ باید نهاد و
اگر از هر دو سوراخ بینی آید بر هر دو جانب باید نهادن
و بستن بازوها و رانها و در آب سرد نشستن و آب
سرد در دهان گرفتن بسیار مفید است والله
اعلم

باب شیزدهم در قولنج ایلاووسی علامتش

سردی دست و پا است و شدّت درد و خوردن غذاهای

غلیظ قبل از حدوث مرض و تخمه شدن قبل از آن و

نگذشتن غذا و یبس طبیعت و عدم اشتها است

علاجش بهترین تدابیر در اوّل حقنه است و شیاف

کردن و منع از غذا است صفت حقنه بگیرند آب

پاچه دویست مثقال و شکر سرخ و گزنگبین علفی و ترنجبین

از هر یک دوازده مثقال و ریوند چینی و نمک طعام و بوره

ارمنی از هر یک نیم مثقال این ادویه را با آب پاچه بیامیزند

و نیمگرم در سه دفعه حقنه کنند یا بگیرند شیر گاو نیم من

تبریز گلسرخ و اکلیل الملک از هر یک دو مثقال نرم

کوفته و با شیر ممزوج نموده و گزنگبین علفی و ترنجبین

از هر یک

از هر یک دوازده مثقال در شیر حل نموده نیم گرم حقنه کنند

یا بگیرند آب برگ چغندر صد و شصت مثقال و شکر سرخ

یا نبات بیست مثقال با روغن بیدانجیر یا کنجد دوازده مثقال

و نیم گرم کرده حقنه کنند صفت شیاف بگیرند شحم حنظل

سه مثقال با شکر سرخ بسرشند و شیاف کنند و لکن این

شیاف باعث حرارت و پیچش میشود و علاجش این

است بگیرند تخم گشنیز و زیره و کرویا و سعتر و کلپر و

نار وان خشک از هر یک سه مثقال با نود مثقال آب

بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده و هفت

مثقال آبکامه داخل کنند و مقدار هفت مثقال از آنرا

بخورند دفعةً درد ساکن میشود باذن الله و باید دانست

که تا به حقنه و شیاف تفتیح نکنند دواهای

مسهل نشاید داد و علّت آنرا در شرح جوامع بیان کرده‌ایم
و بهترین مسهلها این معجون است **فلفل** دار فلفل
زنجبیل زیره سداب خولنجان و خرفه از هر یک نه مثقال
و سقمونیا نه مثقال این ادویه را نرم کوبیده و با عسل مصفّا
چهل مثقال بسرشند چنانکه رسم است و قدر شربتش
یکمثقال تا یکمثقال و نیم است فوراً اسهال میکند **باب**
چهاردهم در علاج زحیر است و آن یا صادق است
و یا کاذب **علاجش** آنست که یکروز یا دو روز هیچ
طعام نخورند تا امعاء پاک شود از خلط و چند روز صبح
لعاب ریشه خطمی و لعاب اسفرزه را با عرق بید گرفته
و با یکمثقال بارهنگ و یکمثقال تخم ریحان با روغن بادام
چرب نموده داخل لعابها کرده بخورند و حقنه نیز بسیار

مفید

مفید است بخصوص در زحیر کاذب **صفت حقنه**
بگیرند لعاب اسفرزه و لعاب ریشه خطمی و ترنجبین پنج
مثقال و روغن بادام سه مثقال همه را نیم گرم کرده در دو دفعه حقنه
نمایند و غذای روز آش بادام و شب چلو با زرده تخم نیم برشت
و اگر زحیر در طفل شیرخواره بهم رسد بهترین علاج اوّلاً پرهیز
کردن مادر است بگیرند تخم ریحان و زیره کرمانی مساوی
هم کوفته و پخته با روغن گاو کهنه خمیر کرده با شیر مادر بنوشند
در همان ساعت ساکن میشود باذن الله تعالی **باب پانزدهم**
در علاج اسهال معدی است که آنرا بعربی خِلفه گویند
علامتش آروغ ترش و قلّت عطش و دفع شدن
طعام بدون هضم و گاهی عطش کاذب نیز بهم رسد
علاجش این است بگیرند عفص و کندر از هر یک

الخلفة هی الاسهال الکائن بالادوار و باختلاف بعد الاسهال الکائن بالدوائی ح

پنجمثقال نانخواه وتخم ترب از هریک دومثقال ونیم تریاک
یکمثقال کوفته با عسل مصفا بسرشند وحب سازند
قدر شربت آن یکمثقال است بنوشند در ساعت
علاج اسهال میکند انشاءالله تعالی یا آنکه بگیرند نانخواه
وکندر وگلنار مساوی ونرم کوفته ومویز سیاه را نیز کوفته
ودواها را بدان بسرشند در صبح وشام مقدار سه مثقال
بخورند واین ضماد نیز بسیار نافع است بگیرند کافور
وصندل سرخ وبا آب ریحان حل کنند یا در شراب و
خرقه بدان تر کنند وبر معده نهند وبهترین تدابیر آنست
که بحمام بسیار گرم بروند وبدن را مالش بسیار دهند
وبر عطش صبر کنند وآب مطلقا نخورند وغذا شبانه روزی
یکدفعه کباب کبک وتیهو وگنجشک ومانند آن با

ابجی

جفت بلوط پوست اوست

دارچینی وفلفل وزیره هریک که باشد تناول کنند نافع
است **باب شانزدهم** در خروج مقعده است
بگیرند تخم گوسفند وشاخ سوخته گوزن وجفت بلوط

عفص مازوست

وگلنار وشب یمانی وعفص وگلسرخ وپوست انار
ومورد سبز اجزا را مساوی هم کوفته وبا آب بپزند
وصاف نمایند ودر آن آب نشینند وثفل آن
را نرم کوبیده باروغن گلسرخ بمالند تا مثل مرهم شود
بر موضع معتاد ضماد کنند واگر شقاق در مقعده باشد
بهتر آنست که بروغن تخم مرغ یا روغن مغز هسته
زردالو یا روغن مغز هسته شفتالو چرب کنند
واگر آماس وحرارت وسوزش نیز داشته باشد
بگیرند سفیده تخم مرغ را باروغن گلسرخ در هاون

سربی بسایند تا سیاه شود و محل معتاد را طلا نمایند
بسیار مفید است **باب هفدهم** در علاج بواسیر
و آن بر دو قسم است یکی دانه ایست که در اندرون
یا بیرون مقعده پدید آید دویم بادیست که در تهی
گاه و حوالی گرده و کمر و زهار و مقعده میگردد که آن را
باد بواسیر گویند اما آنکه دانه بود بر دو گونه باشد یکی آنکه
هیچ خونی و رطوبتی از وی نیاید و درد کند و دیگری آنکه
خون و رطوبتی از وی آید و کم درد کند و بسیار باشد
که هیچ درد نکند و این دو قسم بر هفت شکل باشد
یکی همچون فلس ماهی دویم نخلی یعنی همچون درخت
خرما سیوم تینی یعنی همچون دانه انجیر چهارم عنبی
یعنی همچون دانه انگور پنجم عدسی ششم ثولولی
هفتم

هفتم توتی مثل دانه توت و علامتهای هر یک ظاهر
است **علاجش** ریاضت بسیار و مالش دادن
بدن و حمام رفتن و سواری بسیار کردنست و اگر
خون آید و فسادی داشته باشد رگ باسلیق زنند و
بدن را بمطبوخ هلیله از خلط فاسده پاک کنند **صفت**
مطبوخ هلیله بگیرند تخم کاسنی و گل بنفشه و گل سرخ
از هر یک دو مثقال و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه
و پوست بلیله از هر یک سه مثقال سنا مکی دو
مثقال تربد مجوف نیم مثقال ترنجبین دوازده مثقال
آلو بخارا دوازده دانه تمر هندی دوازده مثقال همه را
خیسانیده و جوشانیده صاف نموده بنوشند
و اگر درد شدت داشته باشد بگیرند دانگی از لوف

شامی و آنرا بفارسی فیل کوش کویند و بخور نمایند فی الفور
درد را ساکن میکند یا آنکه بکیرند دانکی از مقل ازرق
و دانکی از لوف و حب نمایند و آن حب را بخور کنند
دفعة درد ساکن میشود باذن الله تعالی و اکر احتیاج افتد
بکشودن خون بواسیر باید شخص در آب کرم نشیند
و روغن مغز هسته زردالوی تلخ و روغن مغز هسته
شفتالو و روغن کوهان شتر بر محل معتاد بمالد تا
بواسیر نرم شود و تفتیح شود یا بکیرند آب پیاز را و
پنبه را بدان آلوده کرده بردارند و اکر بجای آب پیاز
زهره کاو باشد و یا عصاره نخود حرم بهتر است و زود
تر بکشاید و این شیاف نیز در تفتیح خون بواسیر
بی عدیل است بکیرند شحم حنظل دو مثقال و نیم و

مغز بادام

مغز بادام تلخ سه مثقال نرم کوبیده شیاف کنند هر ساعت
یکشیاف تا پنج ساعت پنج شیاف کنند دفعة تفتیح کند
و مادامیکه خون سیاه باشد و رنک بشره زرد نشود و پاها
سست نکردد حبس نباید کردن و بسا علتها که در ضمن
آن متصور است از قبیل خفقان و سنکینی بدن و
مالیخولیا و غیر آن و اکر خواسته باشند حبس کنند این شیاف
بسیار نافعست **صفت آن** بکیرند مغز چشم و کنجیده
و خون سیاوشان و کهربای شمعی مساوی هم با روغن
کوهان شتر بسرشند و شیاف سازند و این قرص نیز
بسیار نافعست **صفت آن** بکیرند بلوط و کهربای
شمعی و صمغ عربی از هر یک یکمثقال کثیرا و نشاسته
و کل مختوم از هر یک نیم مثقال با آب بارهنک

قرصها کنند شربتی دو مثقال با دوازده مثقال شربت زرشک
سیل کنند **باب هجدهم** در علاج نواصیر است
و آن قرحه ایست در مقعده که دایم ریم و چرک از او دفع میشود
و گاه باشد که ریح و براز هم از وی دفع شود **علاجش** آن
است که بگیرند توتیای سبز را و بپاشند یا آنکه بگیرند زاج
سفید و زنگار مساوی هم نرم کوفته بپاشند دفعة قطع
چرک میکند و اگر از اینها باصلاح نیاید قطع باید کرد و طریقه
قطع در کتاب شرح جوامع بیان شده والله اعلم **باب**
نوزدهم در علاج عرق النسا و وجع ورک است
سبب این درد مادهٔ رطوبی است که در پیوند ران بهم رسد
و آنچه در بیرون ران بود و اندکی از ران فرود آید آن را وجع
ورک گویند و آنچه میل کند بجانب اندرون و فرود آید
اذا

نزدیک بانکه بپاشنه وانگشتان پا رسد آنرا عرق النساء
گویند و اغلب این ماده از رطوبت بلغمی بود **علاجش**
آنست که اول مادهٔ آنرا بمسهلات قویه دفع کنند و بقیه
آنرا به محللات قویه تحلیل برند که تا ماده را از عمق عضو بکشد
آنگاه عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضله را قبول نکند و اگر
مادهٔ آن رطوبت دموی باشد فصد باسلیق از جانب
محاذی باید کرد و قطع غذا نمودن و یا قلیل غذای لطیف
خوردن و اگر درد از جانب وحشی ران و ساق فرود آمده
باشد فصد عرق النساء باید کرد و اگر از جانب انسی فرود آمده
باشد فصد صافن باید کرد **صفت** حبی که اسهال آورد
و اسهالش پنج دفعه یا شش دفعه بیشتر نباشد بگیرند
صبر سقوطری و پوست هلیله زرد و سورنجان از هر یک

یکمثقال نرم کوفته باکلاب حب سازند انجمله یکشربت بود
در همانروز درد را ساکن کند بعون الله تعالی **صفت حب دیکر**
بکیرند پوست هلیله زرد و تربد از هر یک سه مثقال و مقل ازرق
یکمثقال و کشنیز نیم مثقال و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک یکمثقال
و کتیرا نیم مثقال قدر شربت دو مثقال تا سه مثقال است و اکر
بنیه ضعیف باشد اسهال بجوارش سفرجلی باید کرد **صفت**
آن بکیرند به شیرین و پاک کرده از تخم یکمن تبریز و در یکمن
دوشاب ترش شده بجوشانند تا خوب پخته شود و
جرم آنرا بکیرند و با نود مثقال عسل صاف بقوام آورند
و این ادویه را نرم کوفته داخل نمایند زنجبیل دار فلفل
دارچینی از هر یک دو مثقال و هل و قاقله کبار و زعفران
از هر یک سه مثقال و مصطکی پنج مثقال سقمونیا و تربد

۱۰ادوی

بروغن بادام چرب کرده از هر یک هفت مثقال و قدر شربت
آن پنج مثقال است **صفت ضماد محلل** حضض مکی
و صبر و صندل و زعفران از هر یک دو مثقال کل ارمنی یک
مثقال کلم سوخته چهار مثقال همه را با آب تاجریزی و آب
کاسنی بسایند و ضماد نمایند **صفت ضماد دیکر** بکیرند برک کلم
را در آب بپزند و بکوبند و زرده تخم مرغ و قلیلی درد سرکه
و اندکی آرد جو و دو مثقال روغن کل سرخ با هم بسرشند
و بیامیزند و ضماد کنند **باب بیستم** در علاج جرب است
و آن بر دو نوع است یکی جرب رطب و دیکری یابس
و ظاهرترین علامتش آنست که اول بر میان انکشت
پدید آید **علاجش** آن است که استفراغ صفرای
محترق و یا بلغم مالح مکرر باید کردن به نقیع صبر

وحبّ النّیل که بسیار نافعست وبتجربه رسیده است
صفت تنقیع صبر بگیرند صبر یکمثقال با بیست مثقال
آب کاسنی وبیست مثقال آب شاهتره ویکشبانه روز
خیسانیده وصبح بخورند بدین طریق که سه روز پیوسته بخورند
وسه روز نخورند وبیاسایند وباز سه روز بخورند وسه روز
بیاسایند بهمین منوال تا نه مثقال از صبر خورده شود بالمرّة
جرب برطرف خواهد شد ومطبوخ هلیله که پیش ذکر شد با
آب شاهتره وآب کاسنی بسیار مفید است ودر روز
های غیر مسهل منضج خفیفی از قبیل تاجریزی وپرسیاوشان
وخارخسک وریشه کاسنی وتخم کاسنی از هر یک دو مثقال
با آب کاسنی وآب شاهتره از هر یک بیست مثقال
بخورند وپس از تنقیه اصلاح مزاج کردن برفق با آب

کاسنی

کاسنی وشاهتره با سکنجبین است وبعد ازان تدبیر دواهای
مالیدنی باید کرد تا مادّه خشک شود وقبل از تنقیه جایز
نیست خشک کردن **صفت طلائیکه فوراً**
جرب را خشک کند ودرد وخارش وسوزش را
ساکن کند خاصّه جرب رطب را بگیرند صمغ عربی
وهلیله کابلی مساوی هم نرم کوفته از نافته بیرون کرده
در آب کافور حل کرده ببدن بمالند وبعد از خشک
شدن دوا روغن زیت وقطره از عسل سکّر العشر
بر روی دوا بمالند **صفت طلای دیگر** بگیرند مامیران
واقلیمیا فضّی وقنبیل ومرداسنگ وزردچوبه مساوی
هم نرم کوفته با روغن گل سرخ یا روغن زیت مخلوط
کرده طلا کنند وغذای روز کاهی سکنجبین با مغز خیار

وازین یا آتش سرکه شیره است و شب تر طعام نخورند
و از غذاهای شور و چرب و شیرین اجتناب نمایند و
ملازمت حمام بسیار مفید است اما خارشی که از
جرب باشد آب کرفس و سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ طلا کردن و بعد از ساعتی بحمام رفتن بسیار
مفید است **باب بیست و یکم** در خارش
دست و پا و سایر اعضاء است اگر خارش در دست
و پا بهم رسد **علاجش** آنست که بگیرند آب بسیار گرم
را و کفی از نمک طعام در او ریزند و دست و پا را در میان
آن تا یکساعت بگذارند دفعه خارش را ساکن میکند
باذن الله تعالی یا بگیرند آب برگ چغندر را گرم کنند و
دست و پا را در وی نهند و بعد از ساعتی بیرون آورند و

با روغن

با روغن بادام یا کره گاو طلا کنند و اگر در چشم بهم رسد سفیده
تخم مرغ را با نشاسته و گلاب بزنند و در چشم ضماد نمایند
و اگر خارش در مقعده و فرج بهم رسد بگیرند شب یمانی
سوخته و قطران را مساوی هم بر پنبه آلوده کرده بخود بردارند
یا آب انار ترش و شیرین را مخلوط کرده در آفتاب نهند
تا اینکه غلیظ شود و بر پنبه آلوده کرده بخود بردارند نافع است
باب بیست و دوم در علاج سوختگی آتش است
بباید دانست که تا ممکن است نباید گذاشت زخم
شود بطلا کردن دواهای بارد یابس که لذوع و گزنده نباشد
مثل آهک آب ندیده سفیده و سفال آب ندیده سفید
و صندل و فوفل همه را با آب کشنیز سبز سائیده
طلا نمایند یا آنکه گل ارمنی یا گل سرشوی با آب تجربی

وروغن بادام طلا نمایند یا آنکه حنا و گل ارمنی با آب سماق
یا با سرکه سرشته طلا نمایند و با روغن کنجد یا با روغن گلسرخ
طلا کردن نیز مفید است و اگر متقرح زخم شود بر هم آهک
علاج باید کرد اگر وجع و درد شدید نباشد **صفت آن**
بگیرند آهک آب نرسیده سه نوبت یا هفت نوبت
با آب بشویند و خشک کنند و با روغن کنجد یا روغن
زیتون یا روغن گلسرخ و قلیلی سفیده تخم مرغ واندکی سفیداب
قلع بسرشند و مرهم سازند و طلا کنند و اگر وجع و درد
شدید باشد بگیرند مرداسنگ و آهک شسته و حنا
و گلسرخ مساوی هم و مجموع را نرم سائیده و زخم را با
روغن گل سرخ چرب نموده و این دوا را بپاشند
دفعةً درد را ساکن کنند و کمتر از سه روز زخم ملتئم شود باذن الله

وگاه باشد

وطلای روغن ...
بالعاب بزرقطونا

وگاه باشد که بسبب نوره زخمی بهم رسد علاجش آن
است بگیرند گل سرشوی و آرد جو با روغن بادام یا
روغن کنجد بسرشند و طلا کنند بسیار مفید است
و با آب سرد شستن نیز مفید است والله اعلم **باب
بیست و سیوم** در علاج کسی است که او را بچوب
یا غیر آن زده باشند یا اینکه از جائی افتاده باشد
بهترین چیزی که درد و ورم زخم را از عفونت باز دارد
پوست گوسفند است در همانساعت که از گوسفند
باز کنند و گرم و تر باشد بموضع الم بپوشانند و بگذارند
تا بر او خشک شود چون بردارند درد و ورم زایل شده
باشد خاصّه اگر اندک نمک یا خاکستر چوب گز
بر آن محل بپاشند و پس از آن پوست را بپوشند

واگر بگیرند اقاقیا وصبر وماش ومغاث وگل ارمنی
مساوی ومجموع را نرم سائیده با آب برگ مورد
بسرشند وبر موضع کوفته شده طلا نمایند فی الفور
درد ساکن گردد وکبودی عضو رفع شود بعونه تعالی

باب بیست وچهارم در خستگی وتعبی که از
ریاضت وسواری وپیاده روی بهم رسد اولاً باید
دانست که بسیار باشد که بواسطه سواری وسایر
ریاضات خستگی شدید بهم رسد خاصه در وقتی که
فضولات در بدن بسیار باشد در این هنگام
محتاج بعلاج شود وعلاجش این است که اول ترک
سواری وریاضت باید کردن وآسایش وخواب
بر بستر نرم جستن وانگاه تحلیل فضلات که در

حوالی جلد وعضلات محتبس گشته باستحمام ودلک متواتر
واغتسال بکرمابه های معادن وتدهین بادهان محلله از
قبیل روغن بابونه وروغن شبیت وروغن بنفشه وغیره
کردن وهمچنین تدهین کردن ناخنهای پا را بهر روغنی
که باشد دفعةً رفع خستگی میکند خصوصاً اگر خستگی بسبب
پیاده روی باشد واگر فصل تابستان باشد پاها را در آب
سرد گذاشتن ودر زمستان در آب گرم نیز مفید است

باب بیست وپنجم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید
شدنست باید دانست که بهترین تدابیر حذر کردن از
چیزهای بارد ورطب است از فواکه وخیار وامثال آنها
وبعضی از بقول که در آنها رطوبت زاید باشد خاصه
کاهو اما ادویه که در این باب نافعست باتفاق

مراد از شیره بیدانی
معدنی آب گرم است
معروف است که
چشمه است

کلّ حکما بلیله جات و آمله و شیر و پیاز و زنجبیل و دارچینی
و بادیان و زیره و زردچوبه و زرنباد و معاجینی که در آنها
لعل و یاقوت و مشک و جدوار و عنبر و ورق طلا و
نقره و پازهر حیوانی باشد چنانچه در قرابادینات مذکور
است **صفت** روغنی که طلا نمودن آن مانع از سفید
شدن موی شود بگیرند سیاه دانه و سعد و میخک
از هریک هفت مثقال کوبیده و جوشانیده و صاف
کنند پس با چهل مثقال روغن زیتون یا روغن
پنبه دانه بجوشانند تا آب آن تمام شود و روغن بماند
پس در بن موی طلا کنند و طلا نمودن روغن قسط
نیز همین خاصیّت دهد **صفت آن** بگیرند قسط
تلخ چهل مثقال و سلیخه ۳ مثقال کوبیده و

بلتّاز دز

یک شبانروز خیسانیده و با نود مثقال روغن کنجد بآتش
ملایم جوشانیده تا آب آن برود و روغن بماند پس صاف
نموده استعمال نمایند **صفت** خضابی که موی را سیاه
کند بگیرند حنا و میخک و خبث الحدید از هریک جزوی
و وسمه ده جزو همه را با آب نارنج یا لیمو گرم کرده بسرشند
و بکار برند و اگر از این خضاب خشکی و شکستگی در موی
پدید آید بروغن بنفشه بادام باید چرب کردن امّا اگر
موی سفید را خواسته باشند که سفیدتر شود برف و
آرد برنج را مخلوط کرده شب ببندند و صبح با آب عسل
بشویند یا با آب نارنج با برف هر صبح بشویند موی
را سفیدتر کند والله اعلم **باب بیست و ششم**
در تدبیر رفع و ستردن موی است بی

میخک داخل کرده بمالند نیکو بود واگر خواهند بکلّی منع موی
کنند که نروید یا اگر بروید رقیق بود بگیرند آب برگ شاهدانه
وتخم مورچه وشوکران وسرکه بهم آمیخته بر هر موضع که خواهند
موی بیرون نیاید طلا کنند واگر بیرون بیاید رقیق بود و
بمداومت کردن برطرف شود واگر موی داشته باشد
بکنند وتخم مورچه وتریاک وسرکه وگلاب طلا کنند نیکو بود
وهمچنین مالیدن خون خفّاش وخون کشف دریائی
وخون خارپشت وزهره هدهد وخاکستر پوست مار
وصدف سوخته با آب برگ شاهدانه بغایت مفید باسرکه یا صح
است وجهة موی زیر بغل بیضه درّاج را حکما آزموده اند
اوّل موی را بکنند پس آن بیضه را بدفعات بمالند
ضعیف میشود تا برطرف شود باب بیست وهفتم

نوره خاصه در بدنی که بسیار نازک بود وبیم آن باشد
که از نوره زخم شود بگیرند زرنیخ وآهک آب ندیده مساوی
هم وخمس مجموع صبر وبا آب بجوشانند ودر آفتاب بنهند
تا ته نشیند وصاف نموده دیگر باره زرنیخ وآهک در
آن کنند وبجوشانند ودر آفتاب نهند ومکرر چنین کنند
تا اینکه اگر پر مرغ بدو فرو برند در حال موی آن برود پس
قدری روغن گاو یا غیره در آن ریزند وبا آتش نرم
ملایم بجوشانند تا آب آن برود وروغن بماند پس بکار
برند که موی را ببرد وهیچ نسوزاند واگر بوی آهک را
خواهند دفع کنند بگیرند آب برگ شفتالو با سرکه
وگلاب بمالند ولحظه صبر کنند آنگاه بشویند یا آنکه
آب ریحان با آب برگ بید وآب برگ مورد قلیلی

مجرّب

در کند بغل و کند عرق است پس هرگاه بسبب امتلاء
و تعفّن اخلاط باشد علاجش تنقیه و استفراغ است
و هرگاه بسبب دیگر باشد از قبیل تاخیر غسل جنابت
و حیض و زیادتی حرارت قلب و جگر و غذاهای بدبو
و خوردن حلبه و پیاز بسیار ترک آنها باید کردن و هر
صبح چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند خوردن مانند
عرق بید مشک و آب لیمو و قند یا آلوبخارا را خیسانیده
با گلسرخ و گلاب یا عرق دارچینی و عرق فرنجمشک با
قند و طلا کردن صندل و سعد با آب برگ مورد تازه
یا با گلاب سائیده و یا پوست نارنج بگلاب سائیده
یا با آب برگ سیب یا آب به یا شیرین بیان و حمّام
متواتر رفتن و شست شوی کردن و پیراهن را با عرق
بید مشک و گلاب تر کردن مفید است **صفت** قرصی
که کند بغل را زایل کند بگیرند صندل سرخ و سلیخه و گل
سرشوی و گلسرخ و زاج سفید سوخته از هر یک یکمثقال
کوفته و با گلاب بسرشند و قرصها ساخته در سایه خشک
کنند و در وقت حاجت با گلاب سائیده بمالند

باب بیست و هشتم در رفع لاغری مفرط است

اوّلاً باید دانست که سبب لاغری چیست تا رفع آن
توان کردن مثلاً اگر سبب لاغری غذائی بود که از وی
خون رقیق تولّد کند غذای مخالف آن باید خورد و اگر
بسبب ضعف قوّه هاضمه بود تقویت آن باید کردن
معجون سفرجلی چنانکه قبل ازین مذکور شد و اگر سبب
ضعف قوّه غاذیه و یا بسبب ضیق مسامات بدن بود

ریاضت معتدل و مالش معتدل در حمام باید فرمود تا
عرق بیاید و اگر بسبب فساد خون باشد تدبیر موافق
باید کرد و خون را بخوردن اطریفل کشنیزی و مانند آن
صاف باید نمود **صفت اطریفل کشنیزی** بگیرند
پوست هلیله زرد و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی
و آمله مقشر و هلیله سیاه و تخم کشنیز بو داده از هر یک
پنجمثقال مجموع را نرم کوبیده با کره گاو چرب نموده و با
هشتاد مثقال عسل مخلوط نموده و یک اربعین در
همان جا یکاهش گذاشته تا مزاج گیرد و قدر شربت
آن سه مثقال است و اگر سبب لاغری عظم و بزرگی
سپرز باشد یا کرم که در امعاء بهم رسیده باشد علاجش
در کتب مطوله مذکور است و باید دانست که بهترین

تدابیر در رفع لاغری بعد از رفع امورات نفسانی استعمال
عطرهای موافق و خوردن غذاهائی که از آنها خون صالح
تولد بیشود از قبیل گوشت برّه بریان کرده و حلیم و
نخود آب و گوشت کبک و گوشت مرغ خانگی و گوشت
بزغاله شیر مست یا کباب برّه و دوغ تازه است
خاصّه نان و انگور سفید و مغز بادام تازه و مغز پسته
و زرده تخم مرغ **صفت** معجونیکه هر صبح خوردن آن
شخص را فربه و رنگ بشره را نیکو گرداند و قوّه
باه را زیاد کند بگیرند مغز بادام و مغز فندق و مغز
پسته و حبّة الخضرا و جلغوزه مساوی هم همه را
کوفته و با عسل سرشته فندقها سازند و هر صبح پنج
عدد یا هفت عدد بخورند و از پس آن بقدر چهل

حبّة الخضرا میوه درخت سقز است

جلغوزه بار درخت کاج است

مثقال شراب کهنه غلیظ بنوشند خاصه کسیکه
بسن شیخوخیّت باشد یا عادت بشراب خوردن
داشته باشد **صفت** روغنی که مالیدن آن بر بدن
بدنرا فربه کند و مجرّبست بگیرند کرم خراطین بکمن
وبرگ انجره با شاخهای ریزه آن که در مازندران گزنا
گویند دو من و در نه من آب بپزند تا مهرّا شود و ثلث
آب بماند که سه من باشد پس آنرا اصاف کنند و پیاز
نرگس نیمکوفته ده سیر و تخم انجره هشت سیر و نفت دو سیر
داخل همان آب کرده و با یکمن شیر الاغ چندان بجوشانند
که یکمن شود و آنرا اصاف نمایند و هفت سیر روغن کنجد
در آن ریخته و بآتش ملایم و نرم بجوشانند تا آب آن
برود و روغن بماند پس از آن بر هر عضو یا بر تمام بدن

در مکان

در مکان گرم خاصه در حمّام بمالند بدن را فربه میکند
بعون الله **باب بیست و نهم** در بیان احتیاط کردن
از زهرها و علاج کلّی آنهاست **اوّلا** بباید دانست
کسی راکه در اینباب اندیشه و احتیاط است لازم
است اجتناب نمودن از خوردن طعامهائیکه طعم آنها قوی
باشد مثل طعامیکه بسیار ترش یا بسیار شیرین یا بسیار شور
باشد و باید در محلّی که توهّم اینمعنی است در وقت شدّت
گرسنگی در غذا خوردن و آب نوشیدن بسیار ملاحظه
کنند مبادا از شدّت تشنگی و گرسنگی طعم آب و غذا را
ملتفت نشوند و باید هر روز بر سبیل احتیاط قدر قلیلی
از معجون مثرودیطوس و یا تریاق الطّین و یا تریاق
اربعه و مانند آن بخورند تا از اثر همه زهرها ایمن باشند

واگر کسانی باشند که تحصیل این تریاقها ممکن ایشان
نشود هر روز صبح بقدر کردوئی کره گاو یا روغن با یکمثقال
تخم شلغم بخورند از مضرت همه زهرها ایمن شوند چنانکه نقل
کرده اند از روفس حکیم که یکی از سلاطین با سلطان دیگر
مخاصمه بود و بعلت بسیاری مارهای گزنده در یکی از منازل
عبور لشکر متعذر بود حکیم مزبور عسکر و سپاه سلطان را
مامور بخوردن همین روغن و تخم شلغم نمودند زهر مارها بر
آنها اثر ننمود و از آن منزل بسلامت عبور نمودند بدانکه
بهترین معالجات در باب کسیکه ادویه سمی خورده باشد
آنست که در حال قی کند پیش از آنکه اثر و قوت زهر
در بدن پراکنده شود و بقلب رسد بآب نیم گرم و خوردن
روغن چندانکه تواند واگر آب شبیت با روغن

آمیخته شود بهتر بود و چون قی تمام شود شیر تازه خورند تا مضرت
زهر برطرف شود و اگر تخم انجره که گزنا گویند با روغن گاو بخورند
زهر را بقی یا باسهال دفع کند و اگر اضطراب شدید بهم رسد
حقنه از شیر با روغن باید کرد و نباید گذاشت که بخواب رود
و آرام گیرد تا مطمئن از دفع زهر نشوند و هرگاه معلوم شود
که زهر از جمله زهرهای حار است علاج آن باید بعد از قی
بآب سرد و گلاب و کافور و آب کشنیز سبز و لعاب اسفرزه
سرد کرده بخورند و بر اعضای رئیسه مثل قلب و کبد و دماغ
ضمادهای سرد نهند از قبیل طحلب یا کافور یا اسفرزه یا آرد جو
و مانند آن و دوغ گاو سرد کرده بسیار نافعست و اگر از
جمله زهرهائی است که باعث تخدیر و بی حسی بدن
شود علاجش تریاق فاروق و شراب کهنه با سیر آمیخته

یا شراب با تخم نارنج یا با تخم بالنک کوفته است و اگر از
جمله زهرهائیست که صورت نوعیهٔ آن ضد صورت نوعیه
انسان است علاج آن بشرودیطوس و تریاقات
و پازهر کنند و شراب کهنه خورند و خانه را خوشبوی کنند و
هرگاه معلوم گردد که از کدام زهر خورده است علاج خاصه
آن زهر را کنند چنانکه ذکر خواهد شد **باب سی ام** در علاج
سمومات خاصه است **بدانکه** اگر کسی سم الفار خورده
باشد که آنرا بفارسی مرگ موش گویند **علاجش**
آن است که اول باید بقانونیکه در باب علاج زهرها
در باب بیست و نهم ذکر کردیم رفتار کنند و قی کردن
بچیزهای چرب و شیرین و هر ساعت آب عسل گرم
کرده دادن و دو مثقال حرتکی در شراب کهنه حل کردن

وخوردن

وخوردن و نیم مثقال جدوار نرم سائیده با شراب نوشیدن
و اگر امعاء و احشاء را مضرتی رسیده باشد حقنه های
تریاقی کنند از قبیل شیر و روغن و غذاهای چرب خورند
و اگر پیچ و بیچش در شکم بهم رسد علاج آن بلعاب ریشهٔ خطمی
و خبازی و بهدانه و بارتنگ و تخم ریحان و روغن بادام
کنند و تقویت قلب بمعجونات مفرحهٔ قلبیه باید کرد **و اگر**
زیبق و شنجرف خورده باشد **علاجش** مثل علاج سم الفار
است و غذای بسیار چرب باید خوردن و بهترین علاج
زیبق آنست که یکمثقال مغز نارجیل دریائی را با نود
مثقال شراب گرم کرده بخورند و اگر زرنیخ و آهک خورده
باشد **علاجش** آنست که آب گرم با روغن بخورند
و قی کنند یا با شیر بقدریکه ممکن است پس از آن

[illegible] است و خصوصا [illegible] کرده که در علاج سموم [illegible] چهار حبه [illegible] حبه [illegible] سوده [illegible] بخورانند [illegible] در بدن [illegible] قی [illegible] آورده و اخلاط فاسده را دفع میکند جناب حاجی میرزا محمد حسین طبیب [illegible] این حاشیه را احتیاطا نوشته

حقنه بلعاب خبازی وخطمی باروغن باید کرد واکر در حقنه
اندکی جدوار داخل کنند عظیم موافق آید وفادزهر حیوانی
باشیر خوردن بسی نافعست وانجیر باشیر پخته نیز چنین است
وتقویت قلب بشراب یا بمعاجین قلبیه باید کرد وغذاهای
چرب ونرم وملایم از قبیل حریره نشاسته باشیرینی و
مانند آن بخورند **واکر** رنجار خورده باشند واز خوردن آن
لرز شدید پدید آید **علاجش** همچون علاج زرنیخ است که ذکر
شد مکر اینکه در اینجا شیرینی بسیار باید داد ودر لعابهای
حقنه جدوار نکنند وترشی اینجا جایز نیست ودر زرنیخ
خورده بعد از دو شبانه روز عیبی ندارد **واکر** زاج
وشب خورده باشند **علاجش** آنست که ماء الشعیر
باروغن بادام خورند یا شیر الاغ باقرص طباشیر ملین

خورند یا کره باشکر خورند یا شربت بنفشه با آب سرد
ناشتا خورند واکر خوردن زاج وشب بعد از حمام وجماع
واقعشود منجر باستسقا خواهد ومزاج را فاسد خواهد کرد
واکر تریاک خورده باشند **علاجش** در اول قی کردن
است بروغن وآب نیم کرم یا شیر یا بماء العسل یا حلتیت
وپس از قی کردن مثرودیطوس یا تریاق اربعه خورند
وتخم نارنج یا ترنج مقدار یکمثقال کوفته با شراب کهنه
بسیار مفید است وهم چنین فلفل وسیر ومغز کردو
مساوی هم کوفته باقدری کره یا روغن کاو مخلوط
کرده بخورند وفلفل ودارچینی وجند بید ستر وزعفران
خوردن هر یک به تنهائی باشراب کهنه بسیار
نافعست ووقتی یکی از اولاد اکابر تریاک خورده

بود بخوردن فلفل با نفت معالجه نمودم و مفید افتاد
و مالیدن نفت و روغن قسط بر بدن و بوئیدن
جند بیدستر و عطسه آوردن و در جای گرم نشانیدن
و نگذاشتن که بخواب رود نیز مفید است و غذاهای
شیرین و چرب باید خوردن **و اگر** جوز ماثل خورده باشد
علاجش در اول قی کردنست بچیزهائیکه در
تریاک خورده مذکور شد و بعد ازان خوردن عاقرقرحا
و فلفل و دارچینی و تخم نارنج و تخم انجره که گزنه گویند و جند
بیدستر و سیر مفید است و پای در آب گرم نهادن
و بدن را گرم کردن بخرقه های گرم و روغن گرده و روغن
قسط و نفت گرم کرده مالیدن سودمند است و
غذای چرب و شیرین باید خوردن **و اگر** بذر البنج
یا یبروح الصنم خورده باشد **علاجش** همچون

علاج جوز ماثل و تریاک است **و اگر** شوکران خورده باشد
علاجش در اول حقنه کردن است بشراب صرف
و بشیر گاو و پس ازان شراب با فلفل یا سیر یا تخم انجره
خوردن و یا نعناع و جند بیدستر و حلتیث و حب الغار
و تریاق اربعه نافع بود و پوست درخت توت و برگ
انجره با شیر یا با روغن پخته بر معده و شکم ضماد نمایند بسی
مفید است و غذا بخونیست که در تریاک خورده مذکور شد
اما حیوانات سمی گزنده که سم آنها را اثر تام در بدن
است از جمله آنها مار است بدانکه حکما اختلاف
کرده اند که آیا سم مار گرم است یا سرد حکمای هند را
اعتقاد آنست که زهر مار مطلقا سرد است بعلت
تخدیر و خواب آوردن و قلت درد کردن و بچیزهای

بسیار گرم معالجه شدن و نزد حکمای یونان و اتباع ایشان
آنست که زهر مار مطلقا گرم است در غایت گرمی
بعلت تولید حرارت و عفونت در بدن و سرعت نفوذ
و احراق آن علاجش آنست که اول به محجمه زهر
آنرا بکشند پس از ان زلو بر آن محل افکنند تا تمام
زهر کشیده شود و بعد از ان سیر خام بسیار کوفته با دوغ
گاو یا سرکه طلا کردن و از بعضی حکمای دار المرز مذکور
است که سیر خام با شراب خوردن بسیار مفید است
و بی نیاز کننده از همه علاجها است همچنین دو مثقال
تخم بالنگ یا نارنج کوفته با شراب کهنه خوردن نیز
چنین است و خوردن تریاق فاروق و تریاق اربعه
و جدوار و پازهر معدنی و طلا کردن برگ انجره و پیاز و

سیر با شراب یا با سرکه و یا نفت نافعست و کلاغ
و مرغ را شکم شکافته بر محل گزیده گذارند سودمند است
و گویند شیر گاو زرد با فراط خوردن بسیار نافع است
دد دیگر عقرب است بدانکه عقرب سه نوع بود یکی ذنب
برداشته راه رود و این نیز با نواع مختلف باشد و زهر او
سرد بود و نوع دیگر پردار بود و آن در شوشتر و حویزه بسیار
باشد و زهر این مانند زهر نوع اول است و نوع سیم
عقرب جراره بود که در رفتن دم خود را بر زمین کشد
و حکمای هند زهر جمیع اقسام عقرب را گرم دانسته اند
و حکمای یونان سرد دانسته اند و حق این است که فعل
سموم بالخاصیه است نه بالطبیعه و چون چنین باشد
استدلال کردن درست نیست چنانچه در شرح جوامع

تفصیل آن ذکر شده والله اعلم **علاج بش** آنست که در
اوّل تدبیر جذب زهر باید کرد به محجمه و مکیدن بسیار و هر
لحظه آب از دهن افکندن حجّام که علاج نیکوئی است
و پس ازان سیر با فلفل یا نمک یا تخم نارنج یا بالنک کوفته
در سرکه حل کرده بمالند یا عرق شراب و سیر بمالند و خوردن
عرق و شراب بعد از خوردن سیر خام بسیار مفید است
و اگر شراب نفت خورند و در حمّام یا در آفتاب نشینند
تا عرق کنند و بعد از عرق باز قلیلی شراب یا نفت
خورند سخت سودمند باشد و خوردن مثرودیطوس
و تریاق اربعه وجدوار بسیار مفید است و گویند
اگر شخص فندق همراه داشته باشد عقرب و رتیله
او را نگزند و مجرّب است **دیگر** رتیله است بدانکه

بجای مج

جالینوس میگوید که رتیله یازده قسم است و بدترین
آنها سیاه گرد شکم و کوچک دهان بود و بر پشت آن نقطهای
سفید بود همچون ستاره و از گزیدن مطلق رتیله درد دل
و غثیان و صداع و رعشه پدید آید **علاج** آنرا همچون علاج
عقرب گزیده باید کرد از طلا کردن و جذب زهر نمودن و در
حمام بردن و تریاق دادن و آب گرم با شوره طلا کردن و
گویند آب دهن شخص روزه دار فوراً درد را ساکن میکند
خاصّه که روزه دار حار المزاج هم باشد و گویند ضماد برگ توت
سیاه بجهة گزیدن رتیله و سایر هوام بسیار مؤثّر و فوراً دافع
درد است **دیگر** زنبور است و آن چندین نوع است
و بدترین همه آنها آنست که بر حیوانات زهردار و بر مرده
نشسته باشد و از گزیدن جمله آنها درد صعب و آماس پدید

آید وگاهی کعیر وشرا در همه تن حادث شود **علاج جبش** آب
غوره یا سرکه بخاک چکانیدن و بر موضع گزیده مالیدن آن است
وسیر کوفته بستن بران موضع هم مفید است وتخم بالنگ
کوفته با سرکه مخلوط نموده وگرم کرده ضماد نمایند فی الحال
درد را ساکن میکند ومجرّبست وموضع گزیده را در آب
گرم لحظهٔ نگاهداشتن وآنگاه با نمک وسرکه طلا کردن بسیار
مفید است وگویند کسی که زبان خود را بدندان بگزد
ومحکم دارد اگر زنبور کوچک زرد او را بگزد اثر نکند ومجرّبست
علاج گزیدن سگ دیوانه وگربه وشغال وگرگ دیوانه
اولا باید که جراحت را نگذارند ملتئم ودرست شود تا چهل
روز وبه حجامت وزلو زهر آن را بکشند وزخم را
فراخ کنند بدواهای تند وسوزنده وطلا وضمادی که در

علاج مار وعقرب گزیده مذکور شد بکار برند ومثرودیطوس
وتریاق اربعه بخورانند وسیر کوفته با شراب آمیخته خورند
واگر در روز اوّل یا دوم محل زخم را داغ کنند بغایت نیکو بود
واز آب ترسیدن ایمن شود واگر دموی مزاج باشد فصد
کردن بغایت مناسب است بشرطی که نگذارند که نظر
او بر آن خون افتد خاصّه اگر چند روز بر آن گذشته باشد
وبهر دو سه روز یکمرتبه مسهل سودا باید داد وطبیعت را
نرم ولیّن باید داشت وگاه گاهی حقنه از روغن زیتون
وآب برگ چقندر وشکر سرخ باید کرد وغذاهای لطیف
ملیّن که در او سیر وپیاز باشد باید داد وگویند اگر جگر همان
سگ را کباب کرده بخورند فی الفور رفع ناخوشی میکند
صفت حبّ مسهل بگیرند پوست هلیله کابلی دو مثقال

دافتیمون یکمثقال و نیم و نمک هندی نیم مثقال و بسفایج
یکمثقال و تربد مجوف یک مثقال و غاریقون یک
مثقال و نیم و خربق سیاه دو مثقال جمله را نرم کوفته
حب کنند و قدر شربت آن دو مثقال است و باید دانست
که تا یقین نکنند که زهر بیرون کشیده نشده مسهل نشاید
خوردن و چون روبخوبی آرد ریاضت معتدل باید کشیدن
و اگر از آب ترسیده باشد حیله باید کرد تا آب داده
شود خاصه با شراب ممزوج شود و لکن بهمه حال دهان
جراحت را گشاده باید داشت بمرهمی که صفتش
ذکر خواهد شد اگر یقین داشته باشد که سگ دیوانه
است **اما طریقه** امتحان که آیا سگ دیوانه است
یا نه بگیرند چیز خوردنی و بر جراحت نهند پس پیش

اندازند اگر مرغ آن را نخورد و باز گردد یا بخورد و بمیرد
سگ دیوانه بوده است و همچنین پاره نان بگیرند
و بدان چرک و ریم زخم آلوده کنند و در پیش سگ
غیر دیوانه اندازند اگر سگ بخورد بدانند دیوانه نبوده
است و اگر نخورد دیوانه بوده است **صفت**
مرهمی که زخم را نگذارد ملتئم شود بگیرند زفت نود مثقال
جاوشیر بیست مثقال در سرکه حل کرده زفت را
بادی بیامیزند و بکار برند و سیر و پیاز و تخم تره تیزک
مساوی پخته مرهم ساخته بکار برند
تمام شد در اوایل شب چهارشنبه هجدهم شهر ذیحجة
الحرام مطابق سنه ترکیه سیچقان ئیل هزار و سیصد
هفده هجری علی هاجرها الف سلام و تحیة

علی ید اقل الطلاب محمد ابن المرحوم الفاضل النحریر
آخوند ملا آقا طالب ثراه وجعل الله الجنة مثواه فی قریة
المدعوة به شورین امید از ناظرین این نسخه که هر وقت
مطالعه نمایند این فقیر را بدعای خیر وطلب مغفرت
یاد نمایند سیبقی الخط فی القرطاس دهراً و
کاتبه رمیم فی التراب

اگر چشم کسی را سرما زده باشد کاه گندم را بجوشانند
سر را به بخار آن بدارند سودمند است واگر پوست
وتخم خربزه را بسوزانند وسر چشم را به بخور او دارند نافع
خواهد بود ظرفی را از برف کرده چند قطعه سنگ
باتش سرخ کرده بآن اندازند وسر را پوشیده به بخار آن بدارند

اگر دست و پای کسی را سرما زده باشد اولا میان آب
گرم بگذارند یا کاه را بجوشانند و میان آب کاه بگذارند
و بعد از آن کلم پخته یا شلغم پخته بر آن ببندند وضماد بزرک
و حلبه نیز سودمند است اگر دست و پا ترکد اولا
با آب گرم بشویند و بعد کتیرا بپاشند و مالیدن پیه گرده بز
به تنهائی یا با مازو سودمند است واگر به نشد سندروس
با روغن بزرک ضماد کنند مفید است

اگر موضعی شقاق شود پیه چرخ و موم و آرد نخود باهم
مخلوط نموده ضماد کنند نافع است

معالجه سقطه وضربه آنست که اولا فصد کنند و بعد
مومیائی معدنی بخورانند و بآن موضع بمالند و عدس
مقشر و گل ارمنی و صبر سقوطری با آب برک

مورد ضماد کنند و اگر آن موضع ورم کند گلسرخ و عدس
و گل ارمنی و شیاف مامیثا و صندل سرخ و فوفل
با گلاب ضماد کنند و اگر اینها ممکن نشود برگ مورد
با زرده تخم مرغ ضماد کنند و یا بیخ هلیون و زیره سبز
و صبر سقوطری با آب برگ مورد ضماد نمایند و ضماد
ریوند چینی و زرچوبه و شکر سرخ و آهک نیز مفید
است

جهة ضرس خائیدن مغز بادام و مغز فندق و ساق
خرفه و تخم آن و خمیر نان گرم و موم و مصطکی و زرده تخم
مرغ پخته گرم مفید است **معالجه ورم لثه** مضمضه
بآب مطبوخ عدس و پوست خشخاش مفید است
و همچنین مضمضه بمطبوخ نشاسته نیمگرم و رقیق

وکذ

وگذاشتن پوست انار نافعست و جهة انفجار آن
پاشیدن تخم ریحان یا بزرقطونا و کاغذ نرم و همچنین
کتیرا و حب الآس و مغز بادام و هوچوبه و سریش
و بیخ حلیمو و گل خطمی مجموع یا آنچه بدست آید و اگر
هسته تمر هندی نیز اضافه کنند زودتر منفجر مینماید
و آرد باقلی نیز مفید است

آب شاهتره با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه جهة
تصفیه خون و سودا نافع است و با سکنجبین ساده و
شربت عناب و ترنجبین و شیرخشت و فلوس و گلقند
و بنفشه نیز میتوان خورد قدر شربتش از سی مثقال الی
شصت مثقال **آب کاسنی** حمیات دموی و
صفراوی و سده کبد و استسقا را نافع است آب برگ

او را کشیده شب گذاشته صبح چهل مثقال صاف آن را تا
هفتاد مثقال با ترنجبین یا شیرخشت یا سکنجبین ساده
یا سکنجبین بزوری هر یک که موافق دانند بنوشند **آب
برگ بید** جهة مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی
و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع و در مواد
حرکه بهتر از آب شاهتره و کاسنی است و صاحب سعال را
نیز نافعست قدر شربتش از بیست تا سی مثقال است
با خمس وزن آن شکر سفید بنوشند **آب کدو** جهت
حمیات دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و حرارت
مزاج و سعال حار و رفع عطش و ترطیب مزاج نافعست
در خمیر آرد جو گرفته بپزند و آب آنرا از چهل پنجمثقال تا نود
مثقال با ترنجبین یا شیرخشت یا سکنجبین هر یک که
مناسب دانند بنوشند

آب خیار

آب خیار در منافع مثل آب کدو است و
تا هفتاد مثقال او را به تنهائی یا با شکر سفید
جهة اطفاء دم و صفرا نافع گفته اند **بسد**
سرد در درجه اول و خشک در درجه دوم و مفرح
و قابض و مجفف رطوبات و قاطع نزف
الدم و محلل دم منجمد در قلب خصوصا محرق آن
و جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال
دموی و سنگ مثانه و جهة سپرز و بواسیر
نافع است و نیم مثقال او را با ربع مثقال صمغ
عربی بسفیده تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند
قاطع نزف الدم باطنی است **سندروس**
گرم در درجه دوم و خشک در درجه اول است

مجفف رطوبات دماغی وسایر اعضا وقاطع
نزف الدّم وبلغم معده وامعاست ومدرّ بول
وحیض است وحابس نفث الدّم وقاتل
کرم معده وامعا وجهة اسهال دموی واسترخای
عصب وبواسیر وخفقان وربو وضیق النّفس
بلغمی وتب نایبه واسهال مزمن وسپرز نافع
است **طباشیر** سرد وخشک در درجه سیّم
وشیخ الرّئیس مرکب القوی میداند مقوی
معده وحابس شکم وحمیات حاده وتشنگی
را سودمند بود وقیی که از مرّه صفرا بود باز
دارد وحرارت کبد ساکن کند وخفقان
حار را نافعست مقوی دل ورافع توحش
وغم ومقوی معده ورافع التهاب معده و

مانع غلبه صفرا بمعده ونشف رطوبات کهن
معده وغشی وکرب را نافع مفرح قلب ومقوی
آن وعضویکه از حرارت ضعیف شده قوت
دهد ودندان متحرک را محکم کند وقلاع و
بثورات وسوختگی آتش را نافعست
وورم چشم را که از حرارت بود مفید است
مضرّ ریه مصلحش گلاب **طین مختوم**
معتدل مایل به یبوست مفرح ومقوی قلب و
تریاق سموم قتاله وحابس دم از جراحات ظاهره
وحابس دمیکه جاری از فم باشد وحقنه کردن آن
ذوسنطاریا را نافع وجهت سل ونفث الدّم و
سحج امعا خوردن وحقنه کردن آن نافع است
وجهة گزیدن جانوران مانند سگ دیوانه وافعی
باشراب بخورند وباسرکه طلا کنند ودافع سم

ذراریح است مضر ریه مصلحش کلاب بدلش
طین ارمنی و طین داغستان **طین ارمنی**
سرد در درجه اول و خشک در درجه دوم حابس
خون و خوردن آن جهت طاعون سودمند و یک
مثقال آن جهت ضیق النفس نزلی و سل و تب
وبائی بغایت نافع و طلا کردن آن جهت قلاع
و جراحتها سودمند مضر سپرز مصلح آن کلاب
و بدلش طین اندلس است **کهربا** در گرمی
معتدل و در درجه دوم خشک و سرد در درجه اول
نیز گفته اند مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف
الدم از جمیع اعضا و حابس نفث الدم و دم
حیض و نزلات دماغی و قی و اسهال دموی
و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف گرده

دل را

وسنگ مثانه را نافع و با مصطکی عسر البول را
مفید و بالخاصیه زحیر را نافعست و طلاء آن کسر
اعضا را مفید و با مورد طلا نمودن آن مانع عرق
کردن و با صبر طلا نمودنش اسقاط بواسیر کند
و با آب سوختگی آتش را نافعست و تعلیق
آن حفظ جنین از اسقاط کند و اگر بر معده تعلیق
نمایند مانع تخمه است و تقویت دل کند و رافع
خوف طاعون است و ذرور آن ملتئم کننده
زخمهاست مضر سپر مصلحش بنفشه و بدلش
سندروس یا طین ارمنی و مقدار شربتش
نیم مثقال است **لولو** در آخر درجه دوم
گرم و خشک و در تفریح قوی تر از طلاست
و غواص در اجزاء بدن و مقوی اعضاء

رافع خفقان و فزع و خوف سوداوی و جهت
اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و بد
بوئی دهان و امراض دل و سنگ گرده و مثانه
و حرقة البول و سدد و یرقان نافع و رافع سموم
و جهت وسواس و جنون و ربو مفید و ذرور
او قاطع سیلان اعضا و ملتئم زخمها و اکتحال
آن جهت رمد و سلاق و تاریکی چشم و بیاض
چشم و سبل و کمنه نافع و سنون آن جهت
تقویت لثه و پاکی دندان سودمند و طلای آن
بقول ارسطو رافع برص و حمل آن مقوی دل و در
دهان داشتن آن مزیل غم مضر مثانه مصلحش
بسد مقدار شربتش تا نیم مثقال بدلش
صدف سفید **لعل** در حرارت معتدل و در

تفریح و تقویت قلب و تقویت باصره قوی تر از
یاقوت است و شرب آن حابس دم بواسیر
و جهة رفع سموم و علل سوداوی و تقویت اعصاب
قوی التاثیر مقدار شربتش از یکقیراط تا یکدانگ
و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند **مومیائی** در اول
درجه سوم گرم و در درجه دوم خشک و قوتش تا
چهلسال باقی میماند مفرح و مقوی دل و محلل
مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف
رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف
و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و لقوه و رعشه
و سموم مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت
معده و اختناق رحم و نفث الدم و جراحت
مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل

وثقل زبان وگزیدن عقرب نافع در روغن
محلول نموده بیاشامند وضماد آن جهت کسر و
فک اعضا و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل
جدیل و آشامیدن آن باعناب ومثل آن
جهة سرفه و با سکنجبین جهة خفقان و با آب
کرفس جهة سپرز نافع است وقطور آن با
روغن گل ثقل سامعه را نافع وتسعیط آن
با کافور امراض بینی و با آب مرزنجوش شقیقه
وصرع و امراض دماغی را مفید است وغرغرهٔ
آن با رب توت ورم گلو را سودمند ویکقیراط
آن با دو دانگ گل ارمنی ویکدانگ زعفران با
آب کاسنی وعنب الثعلب آشامیدن جهة
صدمه جگر ومعده نافع وطلای آن با روغن گاو

جهة گزیدن عقرب سودمند است مضر امزجه
حاره مصلحش سکنجبین مقدار شربتش در کسر
اعضا نیمدرهم ودر سایر امراض از یکقیراط تا
یکدانگ بدلش قفر الیهود است **فیروزه**
اکتحال آن دمعه وناخنه وبیاض چشم ودق
طبقه قرنیه وسایر طبقات را نافع است و
مقوی باصره است وداشتن آن مقوی
دل ومانع خوف است وحامل آن غرق
در آب نشود وصاعقه باو نرسد **صدف**
سرد وخشک در درجه سیم مقوی لثه است
سنون آن وذرور آن نافعست زخمهای
کهنه را ودندان را جلا دهد ونفوخ آن
حابس رعاف است واکتحال آن قرحه

چشم وسلاق دموی را مفید است
ذرور آن عقیق سرد وخشک در درجه دوم وقاطع نزف
الدم از جمیع اعضا است وجهة لثه سست
ودندان متحرک مفید ومقوی باصره است
اگر محرق آنرا استعمال نمایند بهتر است
وانگشتر آن باعث هیبت در نظر خصم و
استجابت دعا است

ادویه مدره بول وعرق در امزجه حاره

خربزه وتخم آن خیار وتخم آن هندوانه و
تخم آن کدو وتخم آن ماء القرع ماء الشعیر

ادویه مدره در امزجه بارده

نخود سیاه تخم کرفس رازیانه زنیان

بز

کبر پوست بیخ کبر سداب دارچینی
سعتر ترب بادام تلخ افسنتین
بزر سیاوشان زراوند طویل زوفا
اذخر دوقو فودنج جبلی فطراسالیون
انیسون سیسالیوس قسط تلخ
سلیخه اسارون حب بلسان
جنطیانا وج سنبل الطیب کبابه
شونیز قردمانا

بدانکه ممنوع است اخراج خون از بدن وقتیکه
قمر در برج جوزا باشد وهم چنین اگر زاید النور باشد
ممنوع است حجامت مطلقا اگر قمر در برج سرطان
باشد وحجامت سینه اگر قمر در برج اسد یا حمل باشد

ونیکواست استعمال سهل وقتیکه قمر دربرج مائی باشد
وفوق الارض باشد ومتصل بود بکوکب زهره ودر
قران قمر با مشتری جایز نیست ونیکواست
استعمال قیء وقتیکه قمر دربرج ثور باشد ودرتحت
الارض باشد واستعمال حقنه وقتیکه قمر دربرج
میزان یاعقرب باشد واستعمال غرغره وقتیکه
قمر دربرج ثابت باشد ومسعود وفوق الارض بود
ومتصل باشد بمشتری یازهره ونیکواست استحمام
وقتیکه قمر دریکی ازخانهای مریخ یامشتری باشد
وممنوع است سرتراشی وقتیکه قمر دربرج سنبله
باشد

ونیزبدانکه فترت بلغم شش ساعت است و

نوبه

فطر دکماه بمعنی قارچ

نوبه آن هجده ساعت ودوره آن بیست چهار
ساعت وفترت صفراسی شش ساعت است
ونوبه آن دوازده ساعت ودوره آن چهل هشت
ساعت وفترت سودا چهل هشت ساعت است
ونوبه آن بیست چهار ساعت ودوره آن هفتاد
دوساعت است

شونیز سیاه دانه است اسقولوقندریون بیخ کبر
کراث کندناوکوار است بصل عنصل پیاز کوهی
ثاموس حرزنجوش جرجیر ترتیزک کاکنج عروسک
پس پرده ثلیان عنب الثعلب بادروج ریحان
کوهی بارزد قاسنی کردیاشونیز یانانخواه حرمل
اسفند کاشم زیره کوهی اسقوردیون سیر بیابانی

مشکطرامشیع پودنه کوهی فطراسالیون تخم کرفس
کوهی ودج زوفا طرخشقوق کاسنی برّی کرنب
کلم حب قرطم کافه انجدان کلپر برنجاسف
بوماداران علک الانباط صمغ درخت پسته
اثمد سنگ سرمه ناخواه زنیان دوقو تخم زردک بری
جوز ماثل تاتوره حرف وحب الرشاد تخم ترتیزک
کمون زیره انبرباریس زرشک یا پرده خبازی
سنگ نبویه وحب الفقد تخم پنج انگشت فنک
حنظل بنطافلن پنج انگشت هلیون مارچوبه

ذکر بدل بعضی ادویه

بدل قنطوریون افسنتین بدل دارشیشعان
اساروان بدل جعده پودنه کوهی بدل فاشرا
درونج بدل قردمانا اذخر بدل حماما اساروان

بدل عنبر مشک یا زعفران بدل اقاقیا صندل
بدل زرنب دارچینی یا کبابه یا سلیخه بدل حب
السمنه پسته بدل جندوج ترکی بدل سیساليوس
انجدان بدل دوقو تخم زردک بدل شیطرج
در اعراض سیرز سورنجان ودر غیره زرنباد است
بدل سقمونیا صبر زرد یا هلیله زرد

جهت لکه وغبار چشم مرکورروز یعنی جیوه قرمز
یکنخود درمیان ششی نخودکره که آتش را کرفته
باشند مخلوط نموده شبها با میل بچشم کشند
لعاب دارد سفیده تخم مرغ سه مثقال
صمغ عربی وانزروت وکتیرا از هریک یکمثقال

صلایه نموده بچشم کشند جهت رمد اطفال
زاج سفید سوخته نیم مثقال کیجه یکمثقال
نبات دو مثقال تریاک سه نخود جهت
رمد مامیران چینی دو مثقال چشم وکف
دریا وکیجه از هر یک یکمثقال تریاک شش نخود
نبات دو مثقال جهت لکه وغبار
اسفرزه وچشم وکف دریا وتخم لقلق
از هر یک یکمثقال کتیرا اسماق شش نخود
نبات سه مثقال جهت تقویت
چشم دم الاخوین ومامیران هر یک
یکمثقال لبد نیم مثقال سنگ سرمه نیم
مثقال پوست هلیله زرد یکمثقال نبات دو مثقال
شادنج عدسی نیم مثقال جهت لکه وغبار

کحل

کحل یکنخود داخل دوازده نخود کره نموده یکشب میان بچشم
کشند واگر قدری ضعیف تر خواهند یکنخود کحل را در
بیست نخود کره مخلوط نمایند

جهت تقویت معده وقوه هاضمه وتقویت اعصاب وقوه باه

وانیل	مسک	دارچینی	زعفران
یکمثقال وشانزده نخود	دو نخود	بیست نخود	دو مثقال ونیم
عنبر اشهب	میخک	کبابه چینی	زنجبیل
بیست نخود	بیست نخود	شش مثقال وشش نخود	دو مثقال ونیم
ماستکی	لعاب صمغ با گلاب مقدار کافی		
چهار مثقال ونوزده نخود			

قرصهای سه گندمی بسازند روزی یکدانه صبح ویکی عصر بخورند

[illegible] اطفال [illegible] مخلوط نموده [illegible]

باب ما اوله الالف

اخشم فراخ بینی اذعال افساد استحماش اشتداد
اشراف خوف اطلس کسیکه موی بر زنخ نداشته
باشد آشاد ای رفع قدره اعراز انتزاع انبری ای
اعترض آلی ای قصر اجحف ای اذهب اطرا
مبالغه در مدح اصحر لعدوک ای ابرزله انثال ازدحام
انکماش شتافتن وچابک شدن اف روترش
کردن ناخوش داشتن تنکدل شدن ادلاج سیر
اوّل شب ابطح سنکلاخ احتشاد اجتماع الفا
یافت ابلج مضئ وروشن انتزاو تسرّع اثیل
بزرکوار احتفال اشتداد اسمر زردکونه اجدع

کوش

کوش وبینی بریده ارجوان احمر انهمال ریختن
اشک آغالیدن بلعیدن آمار خورش اشخاص
بردن از شهری بشهری انتقع لونه ای تغیّر اعسر
کسیکه بادست چپ کار میکند انقداد شکافتن
بدر ازا اباق هلاک شدن وکم شدن اسعاد یاری
کردن اطافه فرود آمدن نزدیک شدن اجاله
جولان کردن اقنات نفرین کردن بر دشمن
اعصوصب فراهم آمد اختلاف آمد شد انابیب
قنا بندهای نیزه انهداد خرابی اصر کناه انذال
مردم فرومایه وپست انتحال انتساب افحوص
ادحی آشیانه مرغ بر زمین اغتباق بشامکاه
شراب خوردن التهاب افروختن آتش اشلاع

واشقص نیح

از متفرق شده

اعضا از هم جدا شده **انجاد** شجاعان **ارتیاش** نیکو
شدن حال **آنف** نزدیک **اجتراح** دشنام دادن
انتدب ای ضمن و تکفل **اَجّانه** تغار **استحصاف**
استحکام **اناخه** خوابانیدن شتر **اکفهرار** رو ترش
کردن **الل** نالیدن **اجتیاج** استیصال **اَثلَب**
خاک **اسل** نیزه **اند** عددیست مجهول از یک تا ده
استنباط از قواعد فهمیدن **آمه** مداد **اتابک**
خان لله **انسجام** ریختن باران و سخن مسلسل
اذفر بویا **ادهم** اسب سیاه **اثیر** منتخب هر چیزی
و اجرام افلاک را وصف با ثیر کنند **اوند** نخست
و کوزه و خزف **آغار** نم کشیدن **ارغنده** خشمگین
و شجاع و شیر **اشقر** اسب سرخ **افرنک** تخت
پادشاهان **اُرُومه** اصل و پیوند **ایدر** اینجا اکنون

آموده

آموده پر کرده **آمو** رودخانه **آرمان** آرزو **اشهب** اسب
سفید **اقحوان** گل گاو چشم **ایر** کو اهن **ادبار** فرو بردن
بلع کردن **اشراط** اشراف **املاق** فقر و فاقه **اشداق**
دو جانب دهن **آژنگ** چین و شکنج **اکدش** اسبی که پدر
و مادرش از دو جنس باشد **ابرش** اسب **آهو** عیب
اوراسن نوعی از زمزمه و سرود **انیشه** جاسوس **اورنجن**
دستبند زنان **ازکن** هوشیار و دریچه مشبک **اومن** خالص
آذرخش برق **ارغون** اسب تند رفتار **ایاغ** پیاله
شراب **اقتباس** از کسی چیزی فرا گرفتن **اردخشم**
احتباک دستور **آخشیجان** عنصر **ازعاج** از جای کندن

باب ما اوله الباء

بائقه داهیه **باتر** و **بتار** برنده **بضع** بریدن شکافتن

نیز گویند

پاره پاره کردن بهر ای فاق بهز دور کردن بعنف ودست
و پا بسینه زدن بت بریدن برم تنگدلی بجج فرح بجر
شر و امر عظیم بیغوله کنج و گوشه بیغاره سرزنش بام صبح
بوک کلمه که در مقام تمنا گویند بلارک شمشیر بطر عجب و
تکبر و سرکشی بابزن سیخ کباب برز بالا و اندام و بلند
بالائی برغمان اژدها برزیار زارع و دهقان برده بنده
و اسیر باجور قوت کرما در تابستان بیدق پیاده شطرنج
برزین آتش باشق مرغ شکاری برنس کلاه دراز
بهران تیری که پیکانش دو شاخه باشد بیلک تیر
برزن کوچه و محله بابزن شفیع و واسطه بهمن خار پشت
بهرامج بید مشک بهرامن نوعی از یاقوت برزین درنده
بوهمن لرزه بهرمن یاقوت بان لادن بسیج

تدارک

تدارک بشیز پول سیاه بهمن راستگو راست کردار بسیار
دان نیکو اندیشه دراز دست ابر بارنده بادافراه مکافات
باع باز یعنی از سر انگشتان دست راست تا سر انگشتان دست چپ

باب ما اوله باء الفارسی

پالهنگ کمند پرند تیغ پرپهن خرفه پروزن و پرویزن
غربال پرنگ شمشیر و برق شمشیر پورنش عذر پسا چین
میوهای پس رس پاچنگ دریچه پالادن حلو صافی
پدرام آراسته و خوش پژن زاغ پارکین آب گل آلود
و گودالی که آب کندیده آنجا جمع شود پازن شکار کوهی که
پیشانیش همه رود پشک سرکین آهو و امثال آن
پروز نژاد و نسب پایندانی ضمانت

باب ما اوله التاء

تنقیف راست کردن نیزه تمیمه طومار و تعویذ تمانق
پیوستن چیزها تحسّا آشامیدن تمحیص تطهیر
تغمغم سخن ناپیدا گفتن تهمهه ای سکن ترمرم
ای تحرّک فی الکلام ولم یتکلم تقشّع زایل شدن تربّد
وجهه ای تغیّر من الغضب تشمیر سرعت و دامن بر
میان زدن تمرّغ غلطیدن فرو رفتن غرق شدن
تلکّأ توقف تناوش فرا گرفتن تمزّق دریدن ترع
پری و سرعت بشر تنفیس رهائی دادن از غم
تنکّب انحراف و عدول تره کینه تهویل ترسانیدن
تألّب جمع شدن تهرّ پخته شد تبدّد پراکندن تجهم
عبوس کردن تصلیه در انداختن با آتش ترح
ضدّ فرح تذاحر یکدیگر را بجنگ انگیختن تبرّا
تحی ادرنکار

درکذرنده تضریج جامه را رنگ سرخ کردن تمویه تلبیس
تلاشی اضمحلال تفاقم امر عظیم توخّی قصد تدلّل ناز
و کرشمه تطفّل ناخوانده بهمراهی غیر بجای رفتن تلبیس
اشتباه کاری کردن تشویر خجلت تقریع ملامت کردن
توش قوت و توانائی توفیدن غرّیدن و عربده کردن
تبار دودمان و طایفه و خویشی تعمیه سخن پوشیده توزی
نوعی از کتان تباشیر سفیده دم تبیره طبل تندر رعد
تقصار گردن بند ترقین خط بطلان تساخین
دیگهای کوچک تورنگ خروس صحرائی تذرو تنگ
نگارخانه مانی توز آوردن اندوختن تون تن و اندام
تهجین ضد تحسین ترّهات سخنان بیهوده ترگ
کلاه خود تنده عنکبوت توده تل و پشته خاکستر

قرقاول نیز گویند
تبرکی

تکاور هیون اسب سرکش تیمار محنت ترن تسرین
تنین اژدها توسن اسب سرکش تقلص انضمام

باب ما اوله الثاء

ثرم سقوط اسنان ثقل کل شئ نفیس مصون
ثار خون ثور برانگیختن وظاهر شدن خون ثکل
بی فرزند شدن ثمل مستی

باب ما اوله الجیم

جحات منازعة النفس الی شهواتها جبیت ای جعبت
جز گسسته شد جبل عظیم جدع قطع الید والشفه جدث
قبر جشع حریص جحفل حرد بزرگ ولشکر بسیار
جحر سوراخ جاش جوشیدن جذل فرج جشب
غلیظ جونه سبد بسیت سرخ که باجرم پوشیده باشند
جلباب

جلباب پیراهن وپرده که بر سر کشند ومطلق لباس
وچادر جمدر غداره هندی جزع مهره باباغوری جوشق
معرب کوشک جنیبت اسب یدک جولاهه عنکبوت
جفنه کفل وسرین جوزن ساحر ومکار جحفه

باب ما اوله جیم الفارسی

چامه قصیده ومدح چدر چاره چکامه قصیده چمن
اسب خوش رفتار چندن صندل چیپال پادشاه هند
چیخ چرک وریم باب ما اوله الحاء
حطم شکستن حجل خلخال حمس اشتد حشش افروختن
آتش حواری ناصر حاقة امر دشوار حید میل کردن وعدول
کردن حبا دهش حضن فروتر زیر بغل تا پهلو حیزوم
میانه سینه که موضع تنگ بستن است حق

حذا ا ر العنقل

ر

برانگیختن **حمیم** خوی عرق **حافر** سم ستور **حمول** کجاوه

حداد ثیاب سود ماتم **حلق النجم** بلند شد ستاره **حصیر**

مرد تنگ سینه **حضانت** در کنار گرفتن **حور** هلاکت

ونقصان **حسر** آشکار **حتف** مرگ **حرون** اسب سرکش

حل فرود شدن **حاسر** مبارز بی خود وزره **حواسر**

زنان سر برهنه **حماسه** شجاعت **حزق** الحازق الذی

ضاق علیه خفه فخزق رجله ای عصرها وضغطها **حربا**

نوعی از سوسمار وحیوانیست که با آفتاب میگردد

حوزه بیخه ووسط مملکت **حبور** عیش وسرور **حزم** هوشیاری

وپیش بینی درکار **حنین** شوق **حدب** خمیده شدن

باب ما اوله الخاء

خصاصه فقر **خرق** جوانمرد **خمیس** لشکر **خفقه**

خواب

خواب سبک **خرده** گناه **خطم** پیرامون دهان وبینی

خطف ربودن گرفتن بسرعت **خضخضه** تحریک

واستمنا **خفرات** زنان با حیا **خیبت** نومیدی

خمش خراشیدن چهره **خرم** بریدن **خرق** جهل

حماقت ضعف عقل **خذاسیل** روی دراز گونه

خدلجه زن سطبر بازو وساق **خریده** دختر دوشیزه

وزن با حیا **خوار** ضعیف وعاجز **خفق** جنبیدن

وطپیدن دل **ختار** فریبنده نفاق کننده **خطار**

لرزنده **خنوع** خضوع **خفوت** سکون **خنفسا**

جعل **خطاف** پرستو **خرافات** سخن نامربوط

خوید زرع نارسیده **خیری** گل همیشه بهار **خمول**

گوشه نشینی گمنامی **خنیاگر** مطرب **خجیر** نیکو

خلیج رود بزرگ خالیکر خوانسالار خو علف خورده
میان زراعت خنبک انگشت بهم زدن خا
خراز مهره فروش خام کمند خنک اسب
سفید خیش کتان وجامه تنک

باب ما اوله الدال

دعه سعه عیش وخفض دعابه مزاح دوس
لکد زدن دلوه ذهاب الفؤاد من هم وغیره
دهکته ای اصابته دک کوفتن دیمه باران
بی رعد وبرق داب تعب دخل بیوفائی فریب
دغل ناکس دعام ستون خیمه دواج لحاف
داج تاریک درواحیران دژخیم جلاد درزن
سوزن دژآهنج خشمکین وشجاع دماق حملو
دیوال دیوار درن چرک دمن تل دمان

فریاد

فریاد کننده داشن بخشش دژاکاه ودژآکه
خشمکین دژ حصار دثار جامه که بالای جامه
پوشند دستخوش زیردست دحض باطل وزایل

باب ما اوله الذال

ذباب مکس ذابل نیزه باریک ذحل کینه ودشمنی
ذرا پناه وپوشش ذرف سیلان ذعر ترس
ذمام امان وعهد ذوائب گیسوان ذهل فراموش
کردن ذریع شتاب کننده ذیع پراکندن

باب ما اوله الراء

رکس برکشتن مقلوب شدن رصیف
محکم رسیس ثابت رعث کوشواره رزء مصیبت
رشق تیر انداختن رضراض سنکریزه رفد
یاری کردن وعطا کردن رقا ای جف وسکن

[illegible]

رقا بالا رفتن رقع هجا گفتن رقص اضطراب
ران علی قلبه ای غطی و غلب رکون میل کردن روع
ترسیدن و ترسانیدن رمضا و زمین سنگستان
گرم رهاف تنک کردن و زدودن رهج گرد و غبار
ریب المنون حوادث روزگار ریث اندازه و درنگ
کردن ریان سیراب ریش مال و معاش راغ
دامنه کوه و صحرا و سبزه زار راح نسیم و خوشبوئی ریو بروزن
دیو مکر و خدعه رغم بینی کسی بخاک مالیدن روین بر وزن
سوزن روناس راضب باران راتبه جیره ربقه
رشته راوق با صفا و صاف ریمن مکر و حیله رنگ
محنت و آزار و مکر و حیله رباب حجال عروسان
حجله رن ناله رامشگر سرود گو راسو موش خرما
باب ما اوله الزاء

[illegible]

زاغ ای رخج زهو کبر و فخر و حشی منظر زود راندن
و شتر را از سه ساله تا ده ساله زود گویند زغب پرهای
کوچک زفره دم بر آوردن بعد از نفس فرو کشیدن
زق اطعام طایر جوجه خود را زرف ای کثرفی
الکلام زعزاع جنبانیدن زمن زمین گیر زفیر
ناله و خروش و گلو گیر شدن آواز زوافر عشیره و
انصار زخار مواج زراغنگ زمین ریگزار زکال
زغال زیدک غلام خوش صورت زوبین نیزه
کوچک و تیز زین زجراج متحرک زی جانب زهاء درخشیدن
باب ما اوله الزاء الفارسی
ژاژ بیهوده ژاژخا بیهوده گو ژاغر چینه دان طیور
ژاله قطره و شبنم ژنده بزرگ ژیان شجاع و دلیر
باب ما اوله السین

سرطم واسع الحلق سجف ستر سمیدع سید و شریف
ساق شدت سدم حزن سوافی بادهائی که خاک
و خاشاک بر انگیزد سرب آب روان سهاد بیداری
سمهری نیزه صلب سحب کشیدن سفح ریختن
سف پرانیدن و پوشانیدن سفاح نافرمانی
سادر حیرت زده سلق صیحه زدن سجی ساکن
شدن آرام شدن سداد راستی و درستی سجم
چکیدن سروات بزرگواریها سح ریختن آب
سعر افروختن سندره کیل بزرگ سیم علامت
سلقلق سلیطه سخافت کم عقلی سکیز جفته
انداختن اسب ساک ساج و تابه سلة بروزن
غلة زنبیل ساکب ریزنده ساج درخت آبنوس

ستام پیرایه سلالة نطفه و فرزند ساجور قلاده سگان
سپرغم ریحان و عموم گلها را نیز گویند سجوع صوت
کبوتر سنبانیدن سوراخ کردن سیفور نوعی از حریر
سقرلاط جامه پشمین که در فرنگ بافند سالو نام افغانان
سبق درس سیمیا علم طلسمات سخته سنجیده و موزون

باب ما اوله الشین

شجعم شیر شکم فلان شدید الشکیمة اذا کان لا
ینقاد لاحد لما فیه من الصلابة و الصعوبة علی العدو
و غیره و ایضا یق شدید الشکیمة اذا کان شدید النفس
شمل اندک شین عیب و زشتی شرع راست
شدن نیزه شلو عضو شهق تردد گریه در سینه
شرط سرهنگ سپاه و شرطه بمعنی تهیو نیز آمده

شخوص رفتن شنف بغض شنار اقبح العیب
والعار شجو اندوه شحذ ای اخذ شائح غیور و
جهد کننده در امور شحط بُعد دوری شرعه راه
راست شِدق تهیگاه دهن اندرون شَیم
کشیدن شمشیر و بغلاف کردن شفیر کناره شفره
کارد شح بخل و حرص و آرزومندی شبوب
اسب تندرو شل طرد شدقم شیر شنان
بغض شعث پراکندگی شعار بر تفرق شعار
جامه زیرین مثل پیراهن شرسوف غضروف
معلق بجل ضلع شیظم طویل شظیه پاره هر
چیزی شبق شهوت جماع و هوا شمر برکه و
حوض واگیر شمیده پریشان شیوا سخن نغز

وفصیح

وفصیح و بلیغ شغب شور و خروش و فتنه شبل
بچه شیر شخ زمین سخت و دامنه کوه و سرکوه شسوع
بعید شیم جمع شیمه که عادت باشد شرزه خشمناک
شاغر چینه دان مرغ شیراوژن شیرافکن شادروان
سراپرده شندف دهل بزرگ و طبل جنگ شمن
پریشان و بت پرست شجن رنج و محنت و اندوه
شن ناز و کرشمه شموس اسب سرکش شواهق
بلند بها شایان خوب و شایسته شکون فال
نیک شخودن خراشیدن و بدندان و ناخن جراحت
کردن باب ما اوله الضاد
صادر وارد صاد عطشان صفد زنجیر و
بستن صلف تکبر و دعوی بالاتر از اندازه

وداخل صح

خودکردن صفق دست بهم زدن صلت
بفتح صاد و بضمّ آن بشمشیر زدن صدید چرک
وریم صلد سخت صدف روکردانیدن صعوه
کنجشک صلصل قمری دفاخته صیصه خار
پای خروس وشاخ کاو و آنچه از دشمن خود
را بدان نکاه دارند صلصال کل صُدغ

مابین العین والاذن

باب ما اوّله الضّاد

ضئیل حقیر ضنک تنک ضیم ظلم ضنی بیماری
ضمخ آلودن بدن ببوی خوش ضیمران ریحان

باب ما اوّله الطّاء

طأطأ راسه ای خفضه طغام مردم فرومایه
طلاء شراب طمّ ورمّ بحری وبری یا رطب
ویابس طریّ تازه طاح ای هلک وسقط

طارق

طارق بشب در آینده طامح بلند و بلند
نکریستن طامن ساکن طبله حقه عطّار
طبرخون عناب وبید سرخ طرّار کیسه بر طیش
شتاب زدکی طغرا القابی که بر فرامین نویسند

باب ما اوّله الظّاء

ظامی تشنه ظلیمه دادخواهی ظعن رفتن و
کوچ کردن ظنّت بخل وامساک وتهمت

باب ما اوّله العین

عاطل زن بی پیرایه وحلی عبا بارکران عبادید
متفرقه عبهر تنومند ونازک وبلند عُباب
سیل وموج عبیط تازه عِتاد ساخته و
آماده شده عثر لغزیدن وبررو افتادن
عثولیه ریش بزرک عجره عیب وکناه وبا

کل بستانی افروز
را نیز عبهر کویند

شمشیر بر کسی تاختن **عجوه** خرمای آکنده **عجیج**
آواز برداشتن **عراء** ناحیه و جانب **عرعرم**
سخت و لشکر بسیار **عرنین** انچه از بینی
صلب است **عسف** ظلم **عشنزر** شدید و
قوی **عضین** سحر و جادو و لغت قریش **عفا**
کهنه و مندرس **علّ** آشامیدن دفعهٔ اوّل
علج و **علوج** کافر **عِظْلِم** وسمه **عسیب** عظم ذنب
عندم بقم **عول** و **عویل** صدا کریه برداشتن
عوراء زشت **عُشّ** آشیانهٔ مرغ بر درخت
عیّ در ماندگی بسخن **عیس** شتران سفید سرخ
موی **عُفْرُوس** شیر **عبهر** نرکس **عرین**
بیشه **عبیر** زعفران **عُرْزُم** کاو کوهی **عقاص**

عسقل و عسقول سماروغ

موی

موی بافته **عکّة** کلاغ دم دراز **علی رغم** کاری بر خلاف
رای دیگری کردن **عنفوان** نخست **عوار**
عیب **عنبریه** عنبر حیه

باب ما اوله الغین

غطس فرو رفتن در آب

غادیه ابر بامدادان **غابر** باقی و ماضی **غال** ای اخذ
غدق المطر الکبار **غساق** ما یسیل من دموع
اهل النّار **غسلین** صدید اهل نار **غشمره** اتیان
الدهر بغیر تثبت **غشم** ظلم و ستم **غشمشم** کردن
کش **غُزُر** بسیار **غفی** خواب سبک **غلس**
تاریکی آخر شب **غلّ** تشنگی **غلیل** تشنه و جگر سوخته
غلوا از حد در گذشتن **غمّ** پوشانیدن **غمر** احسان
کردن **غوانی** زن با مال و جمال **غوی** گمراه **غیض**

کم شدن آب غیل بیشه غطمطه آشوفتن دریا
وتراکم امواج غازه سرخاب غاب بیشه غال
مغاره وجائیکه گوسفندان در آن منزل گیرند غث
لاغر غرنک صداکه بجهة فشردن یا گریه در گلو افتد
غژمان خشمناک غطاط نوعی از کبوتر غثر با ثاء
مثلثه نشسته راه رفتن غنک بروزن سنک
آواز غو نعره وبانک غیار نشانه که یهودان بر لباس
دوزند غیبه پارهای آهن که در جوشن بکار برند

باب ما اوله الفاء

فجع دردمندی فجیعه مصیبت شدید فدفد بیابان
فراء خر صحرائی فریسه طعمه فدّ گاوی که بدان شیار
کننده فراز بستن وگشودن فذلک حاصل جمع
فشل ضعف وجبن وکسالت فصم شکستن

فض

فضّ پراکندن فظع سخت فقس کشیدن فدح
گران بار فلول کندی فند کوه بزرگ وکذب و
ضعف رای فوق سوفار تیر فوادح الدّهر کارهای
بزرگ فوح وزیدن ودمیدن بوی خوش فیض
جریان فانیدن خائیدن فرکند جوی کوچک فری
کلمه تحسین فرغر جوی کوچک ونهر نوکنده فتّ
کوبیدن فزفز تند تند فرست جادو لی فرزین
وزیر در شطرنج فصیل دیوار میانه شهر فتراک
کمند وترک بند فرّ شکوه وجلال فسحت وسعت

باب ما اوله القاف

قاضب برنده قتب پالان قذی خار و
خاشاک قِرن کفو وهمسر در شجاعت قرقر بانگ

کبوتر قری مهمانی قسطل گرد وغبار قشعم شیر ومرد پیر
قفول رجوع قف شعری ای قام من الفزع قعب
قدح بزرک قلد دشمنی قلاده ای البغضه وکربه قلعه
مال عاریه ومنزل عاریه قلوص ناقه بلند قوائم
قماط سخت قمن عجول قمل بار درخت صنوبر
وشپش قمل کنه شتر قوض خراب کردن قود
قصاص قاطنین ساکنین قهرمان الحافظ
والوکیل والخازن لما تحت یده والقائم بامور
الرجال قار قیر قراب غلاف شمشیر قلاتش
بدنام قنینه صراحی وظرف شراب قندز تری که
وسیاهی قلاوز سوارانی که بجهت دیده بانی خارج
لشکر باشند قماط قنداقه طفل قلماسنک

فلاخن قردامن عاقرقرحا قطاس گاو دریایی
قلتبان دیوث قذف طرح ورمی ووضع

باب ما اوله الکاف

کاشح دشمن کئیب غمگین کبل بند وقید کتد میان
کتف وپشت کتیبه لشکر کردوس استخوانهای
مفاصل کثیب پشته ریک کلکث سنگریزه
کرم اندوه ورحمت وسختی وجراحت کرش شکمبه
کسح روفتن کفشیر لحیم کلکل سینه کنس
روفتن کردوس شیر کنام بیشه وچراگاه وجایگاه
حیوانات درنده وچرنده کزک عره شراب گرایان
مایل کش بغل وآغوش وبتشدید شین خوب
ونیکو گو مرد بزرگ وعاقل وشجاع کریوه تپه وکوه

پست **کهس** شیر **کنازنک** حاکم وسرحد دار **کرنک**
حلقه وحلقه زدن **کواژه** سرزنش وطعنه **کراچیدن**
آواز کردن ماکیان **کرن** اسب **کروهه** کلوله **کوکن**
جغد **کشخان** دیوث وخودبین **کشن** بسیار وانبوه
کرزن تاج **کلاله** کاکل وموی بیچیده **کوپال** عمود
کشاورز دهقان وزارع **کوردن** پلاس وجامه
پشمین **کماز** شراب **کلال** خستگی **کی** پادشاه
وزبردست **کاوش** زیبا وتندخو وزبانه آتش
وبرگزیده یزدان **کیومرث** زنده کو یا **کیوحرز** حلوالخ
پادشاه زمین **کسمه** زلف

باب ما اوله اللام

لامه چشم بد **لبده** موی دوش شتر **لبوه** شیر
ماده **لحس** کاسه لیسی **لدم** زدن **لواذع**
مصائب

مصائب **لفح** سوزانیدن **لمه** موی پچیده **لمام** کاه کاه
وموی پیچیده **لکع** لئیم **لدب** عطشان **لاابالی** بی باک
لولی فاخته وشوخ چشم **لوت** خوردنی **لجلاج** پیرو
مرشد قمار بازان **لادانی** گزاف ودروغ **لوشابه** عجز
وپوزش **لاغ** بازی وهزل وظرافت وخوش طبعی
لامه زره **لنج** لب وکرداگرد دهان **لمم** طرف من الجنون

باب ما اوله المیم

متح آب کشیدن **متعوس** هلاک شده **متطاطی**
منخفض **مثر** صاحب مال **مجلجل** السحاب الذی
یسمع منه صوت الرعد **مجرمز** فراهم آمده **محتد**
اصل وطبع **محاباة** یاری کردن ومخصوص ساختن
کسی بچیزی **محدرج** نرم ولغزنده وتازیانه **مخصر**
عصای کوچک **مخضر** باریک ولاغر **مخمصه**

کرستکی مخدع خانه پستو مدعس تیغزن مدجّج
تمام سلاح مذرّی پاک کننده کندم وغیره مرجحنّ
مائل وجنبنده مزر عیب کننده مرمّل خون آلود
مریّ کوارا مرهف شمشیر نازک مرح شدت فرح
مرج زمین پر آب وعلف مرس ریسمان
مرصاد راه راست مسنة طعمه وخورش مسهد
ممنوع مستهتر حریص مشمخرّ کوه مسلحه ثغر و
حدود ولایت مترف طاغی محک لجاجت
مدیّث ذلیل کننده مشیّد مجصّص مرتفع
مطوّل مصالیت مردان کار آزموده
مصرع جای افتادن مصلات مرد شتابنده
مصفد مقید مصک کوبنده مضلع ثقیل

مضرّج

مضرّج خون آلود مضاضه و مضض وجع
المصیبة مطرف ردائی است از خز که میل میل
است مطرق سر بزیر افکنده شده مطل پس
افکندن ومدافعه کردن بوعده مطیّة شتر
مغاور مقاتل مقارعه یکدیگر را کوفتن
مکردس نیزه زن مکسحه جاروب ملحمه
جنک بزرک ملطاط کنار دریا ورود خانه
ملدم طپانچه زننده ملمّه حادثه ونازله ملاغم
پیرامون دهن مماضعه مقابله مناخ جای
خوابیدن شتر مندلف شیر رونده منسک
الموضع الّذی یذبح فیه مناسک الحجّ عباداته
وقیل مواضع العبادات منسفه چک یعنی باده شین که
منهل آبگاه منکمش درهم کشیده شده

آلت باد دادن بت خرمن ومانند آن را

مناضله باهم تیراندازی کردن مور غباری
که از باد خیزد مهمه بیابان خطرناک مات
بیخود و محو شدن ماز از سر انگشت تا آخر
مدر کلوخ منصوبه بازی نرد و شطرنج مطموره
خرابه منبل کاهل مغاتبت عتاب مصادره
جریمه مکاوحت باکسی کوشیدن مصطبه
سبیل گاه و تماشاگاه موکب اردو و سپاه
معزل غربال مرزغن گورستان مجوس مرغ
علف خودروی مشکو قصر مثابه بازگشت
وحد هر چیزی مرزبان سرحددار ملک ملوان
لیل و نهار ملسوع مار و عقرب گزیده مفرق
تاجی که غرق در گوهر بود مجلّه کاغذیست که
احوالات شخصی بدان نویسند ملحم جامه ابریشمی

سیهن

سیهن جای و بن گاه مداعبه بازی و مطایبه
مزهر بربط مسامر همصحبت شب ملحفه چادر

باب ما اوّله النّون

ناغاه ای ناداه ناهد بخشنده نبهره حرامزاده
نجد زمین بلند نجدت شجاعت نجر نژاد
نجیع خون وردن و خون مایل بسیاهی و برکی
است که مخلوط آب و آرد کنند نجوع آب صاف
ناهار گرسنه و غذا نخورده نبأ السّیف کند
شدن شمشیر نحب هلاک نحیب گریه کردن
باواز بلند نخول لاغری ندی جود و بخشش
نرح فسحت وسعت نزق خفت و طیش و سستی
نسک ای تطوّع النّسک التّطهیر
نسکت الثّوب ای غسلته نسیب

وصف کردن حسن زن وگفتن شرح حال خود
با او نشب درآویختن نشاوی مردم مست
نضب جاری شدن نضخ سیلان اشک نضو
لاغری نضارت تازه شدن نضرت خوش
عیش بودن نضائد بالشها نغب آواز
کلاغ وبشتاب رفتن شتر نغش زیستن
ونیکوئی کردن نغی خبر مرگ نغل کینه ور
شدن فلان نغل ای فاسد النسب نغل
الادیم تباه شد چرم در دباغت نقر دمیدن
وکندن وکاویدن نقیع چاه پرآب نسمه
ذی روح از بشر نقم عتاب نکایت جراحت
نکت زدن بعصا نکد سختی وتلخی عیش نوش
طلب کردن وشتاب کردن نوط آویختن
نوب مصیبت نوء سقوط النجم من منازل

نطع بساط
ندب قمار

القمر فی المغرب جمعه انواء نهک ای ضعف وسقم
نهل آشامیدن دفعه اول نهنین سرپوش نیط
ونیاط رگ قلب است که قلب بدان آویخته
چون گسیخته شود صاحبش بمیرد نژاد نسل ودودمان
نکیسا نوازنده نیا جد است که پدر پدر باشد ناجخ
تبرزین ونوعی از نیزه نیایش آفرین وتحسین
نوان ناتوان نوئین بزبان مغول امیر الامراء
نیمور آلت تناسل نهار فراوان وبسیار وبزرگ
نون ماهی نیو برو زن کیو شجاع وپهلوان نخوت
غرور وتکبر نزل ماحضر که پیش مهمان آورند
نقیر خال کوچک که بر هسته خرماست
نیر جغ آلتی چوبین است که وقت شیار بگردن
گاو گذارند نسف باد دادن

وعداوت

باب ما اوّله الواو

وتر حقد و اوشیر فراش لیّن وجس آواز نرم وجیبه
مواجب وجوم خاموش شدن از اندوه وجب
القلب ای خفق ورقاء کبوتر وفاخته وبیل
چراگاه ناگوار ودق باران ودیع ساکن ورَتش
ناپدید شدن وشایت دروغ گفتن وسعایت
بردن وشیک سریع وطا کلیمی که بر پشت
شتر افکنند وعثاء مشقت وعر زمین سخت
ودشواری وغد احمق ورذل وغل ادّعاء نسب
کاذب وفز شتاب وکوف سخت باریدن
وما شگاف واصب دائم ورنجور وکر ووکن
آشیانه مرغ بر دیوار یا بر کوه وخامت شوخی
وخیم زشت ویژه خاصه وتیره مانند وکونه وله

نخوق

شوق وحیرت وهاد زمینهای پست وگودال وزوع
ملهم وکوع لئیم ولوع حریص وثاق اطاق وکاشانه
وشاق پسر ساده وابل باران شدید وشن پوست
درخت ون ده هزار سال وطواط مرغیست کوچک
واهی سست وکا تحمل واعتماد وشیمه عداوت

باب ما اوله الهاء

هاطل باران وسیلان کننده هامة تارک سر وجانور
زمین هدّ هدم وخرابی هدو سکون هرّ و هزبر زوره
سگ هطع ای سرع مقبلا وخا نفا هطّع
ای نظر فی ذلّ وخشوع هفوه لغزش هل ظاهر
شدن آشکار شدن هلع ناشکیبائی همج مگس
ومردم سفله وعوام هندسه اندازه هور بخت
وخورشید هیون شتر هموع جاری شدن

سیلان کردن **هجوع** خوابنده **هوابل** زنان گریه
کننده **هوزن** گرد و غبار **هرا** خروش و نعره

باب ما اوّله الیاء

یافع غیر بالغ **یربوع** کلاکموش **یعسوب**
الفرس الکثیر الجری **یاره** دستبند و بازوبند **یاسا**
قاعده و قانون **یافه** دروغ و گمشده و نایافت
یازیدن قصد کردن **یاوه** دروغ ناپدید گم شده
یرلیغ فرمان پادشاه **یرغو** دادخواهی و تظلّم **یزک**
طلایه و مقدمة الجیش **یساول** صف آرا

ضحّاك یعنی بسیار خندە چون
لب بالدیش شگافته بود بدین نام موسوم
شد و بعضی گفته اند ضحاک معرب ده آک است

واک بفارسی بمعنی عیب است چون صاحب
ده عیب بوده **طهمورث** معرب تهمورز است
یعنی پهلوان زمین **منوچهر** مخفف مینوچهر است
یعنی بهشتی روی **نوزر** یعنی تازه و پسندیده

لغات نصاب

قفا حیره یعنی پشت گردن **حَمَاءْ** لجن گل سیاه
عُیُون بدچشم **بلید** کندذهن **رَصاص** قلع
نحاس مثلث النون مس **صفر** بحرکات
صاد و سکون فا مس زرد و بعد لی است
حُسام و **عَضْب** و **صارِم** شمشیر **یلبه**
زره پوستی **عَجاج** و **نقَع** و **قَتام** و **هَبا** و **هیج**

غبار وهیج بمعنی برانگیختن نیز آمده کُلُوم خستگی
زخم جراحت جِرّه توانائی عُراصنه ارمغان
سوغات یغوث و نسر و یعوق و سُواع بتان
قوم نوح ع بعل بت قوم الیاس که در زمین
بعلبک میپرستیدند وَدّ و عُزّی نام بت قریش
لات نام بت قوم شعیب منات نام
بتی است مابین مکه و مدینه که قبیله بنی هذیل
و بنی خزاعه میپرستیدند بُد معرّب بت است
عَوْد شتر پیر زه چله کمان سِرحان و سید
گرگ سِمع بچه گرگ نِقی مغز استخوان نُقبه
بضمّ نون گر یعنی کچل تبر عسجد عِقیان
طلای گداخته یا فتات نَنیک جماع خِذن

دوست

دوست زن عِزهات بی رغبت بجماع قِطف
بر یعنی میوه عدوه بحرکات عین و سکون دال و فتح
واو و جلهه و عیقه کنار دریا ضفّه بکسر ضاد و فتح آن
کنار نهر طُرّه کنار نهر و رودخانه مزرعه حاره کلده
یعنی ده و محلّه که خانهای آن نزدیک باشد شنشنه
و شیمه و بجیر و دیدن خوی و عادت کوّه بفتح کاف
و ضمّ آن و تشدید واو مفتوحه روزن سکّه کوچه ابره
سوزن و جوالدوز زُبره پاره آهن کِسره پاره نان
جذوه بحرکات جیم و سکون ذال پاره با آتش
فُلذه فِلذه پاره جگر خِمع و طِبس و شیذمان
و اوس نام گرگ فرض و عجوه نام خرما فرسن
چنبره تکه بند زیر جامه خُف چکمه عَتاد تدارک راه

خُرت بضم خا و فتح آن و سکون را سوراخ غمر
بحرکات غین و سکون میم و غبی شخص نا آزموده
شقیق دادر یعنی برادر عُقار و قرقف شراب
غَرَب درخت پده یعنی سفیدار صنوبر نارو یعنی
درخت کاج فِرصاد درخت توت رحیض
شُسته جَرین و بَیدر خرمن مُراح جای مطلق
چهارپا کِناس جای آهو وجار بفتح واو و ضم آن
جای کفتار آری اخیه خَتَن داماد صِهر خویش
زن خُسر پدر زن عِجل گوساله کمتر از یکساله حَراره
زهره طِحال سپرز عَلاة سندان فِطّیس چکش
بزرگ قَدوم و مِنحت تیشه خَصین و فأس
تبر وشاح بضم واو و کسر آن گردن بند قمیص و سربال

کرته

کُرته یعنی پیراهن رَیطه رکوی یعنی چادر یکتخته بی دوز
نَصیف و خمار چادر دوخته مقنعه معجر یعنی چارقد
شراره خُدره یعنی ریزه که از آتش بیرون میجهد لجام
دهنه عِنان بند لگام رِکاز گنج سَتّوقه بفتح سین و
ضم آن و ضم تا سهته یعنی پول قلب شفا جُرُف
کنار رودخانه هار خراب شَطر جانب جهة شُقّه بضم
شین و کسر آن سفر دور قَدَر خط یعنی جاده مرتبه و
اندازه رابّه مادندر یعنی زن پدر جُلمود سنگ وادی
رودخانه ثوم سیر جُلجلان گشنیز خشک اِذخِر
فَریز یعنی گاه مکه گزنه دشتی ذُرّه ارزن جاورس
قِلیان نخود سفید غَسّاق چرک و ریم دخ بفتح
دال و ضم آن و نحاس بحرکات نون دود سیاه
غزل ریسمان سَداة تار لُحمه بفتح لام و ضم آن

جُود فیض یعنی
نیک روان شدن
آب و بسیاری
باران
جُوده تنگ یعنی
نیک دویدن
اسب

پود لبث درنگ قمراء مهتاب اقرع کل یعنی
کچل حمامه کبوتر کرکی کلنگ طرفا چوب گز یراعه
غرو یعنی نی میان خالی مثل قلم و نی بوریا ابن آوی
شغال غض و قشیب چیز تازه شریحه و حنیه
کمان فراش فرش فراش پروانه مغنا
مغناطیس آهن ربا سویق پشت یعنی
قاووت خوک با دروج ریحان کوهی قفار
نان خالی رغام خاک جنان دل حشا احشاء
لبن خشت خام واحده لبنة عویص مشکل
حصان اسب نر حجر مادیان فلو بفتح فاو
ضم آن و ضم لام کره خر و کره اسب مهر کره اسب
طارف مال تازه ذنوب دلو خالی غرب دلو آبدار

سجل دلو بزرگ پر آب حجی و حجر و لب و نهیه عقل
ضرام حصب و حضب هیزم ریزه که بدان آتش
افروزند عشب و کلا گیاه خشک سباحت
شنا کردن وصیفه داه یعنی کنیز قعیده و
حلیله و ظعینه و ربض زن دنیه کلاه بزرگ
بلند قلنسو کلاه ایها دور شو انیه زیاد کن
ونده نشیب یفاع و ربوه بحرکات راء
و سکون باء تل نجد و هضبه بلند رار مغز لاغر
قدید گوشت خشک کزبره گشنیز تر کراع
پاچه سمید و درمک نان سفید تیس نهار
یعنی بز نر که پیشاپیش گله میرود ابو الملیح
چکاوک که بترکی قزلدق گویند نسر کرکس

یعنی قحبه ریش خور حُباری شوات یعنی هوبره
مِسَنّ فِسان یعنی سنک که باو کارد تیز
کنند جَبان و بَدان ترسناک زَنیم و دَعی
سند یعنی حرامزاده وَشَل آب اندک بی مادّه
غَدَق آب بسیار ضَحْل آب اندک روی زمینی
سَلْسَل آب کوارا و آب سرد غُمجه بفتح غین و
ضم آن و سکون میم و فتح جیم جرعه آب فَتَح و
غَیل آب روان غَلَل آب روان میان
درختان قَرم غِطْریف حُلاحِل همام
سیّد بزرک دَسْت صدر خانه و چهار بالش
ملوک و مسند اکابر عَقْوَه فضا زُبْدَه کره
قَصْعه کاسه قِدْر دیک لِفت شلغم رَیع
مداخل کُدْس خرمن حُزْمه دسته ثغر

وضرس

وضِرْس دندان ظُفر ناخن غُرم تاوان التّی
کوشت خام جَدیدان روز و شب طَلّ و دِیمه
باران نرم ساجِیَه باران سخت صُبره خرمن
کوفته و پاک کرده و انبار غلّه کُتّان بزرک
دَبَلْدَث شیر درنده اِخار زمین نرم قاع زمین
نرم هموار بُصْم فرجه مابین بِنْصِر و خِنْصِر عَتَب
فرجه مابین بنصر و وسطی رَتَب فرجه میان وسطی
و سبّابه فِتر بفتح فا و کسر آن و سکون تا فرجه
میان ابهام و سبابه شِبْر و جب زِجّی و زِلکّی
جای روئیدن دنب حرخ اَمَیّ پژمان اندوهکین
وَثاق بفتح واو و کسر آن و نِکْل بند حَصیر زندان
آبِی سرکش وحشی سَغَب و غَرَث و طِوَی و
جَوْعان کرسنه هائب ترسان جَوی سوزش

خصر و شبم سرد جذلان شادان سنج زشت
عنا رنج جلا نفی از خانمان بیرون شدن در انده
شدن و نیست کردن خصر شرم صیاح بفتح
صاد و ضم آن و صخب افغان عرین و غیل و
غیضه و ایک و شری جنگل سنین سال قحط
محط پشت جراب انبان دو بیابان بی
آب لوبه و حره سنگزار رمص غمص ژفک
یعنی چرک چشم عبره اشک چشم بعر پشکل
اُحجیه چیستان یعنی لغز اسطوره افسانه فله
دوده یعنی جنبش کره گوی جوذر و برغز گوساله
صحرائی فرقد گوساله صحرائی نعجه و عینا گاو
ماده صحرائی عین گاو صحرائی ندای وندی
بفتح تاء و ضم آن و سکون دال پستان

طرم

طرم بفتح طاء و کسر آن و سکون راء وارى و ضرب عسل
و قر حروار شراع بادبان نوح و سکاک و جو هوا ملان
پر جثمان و حوبا بدن سنور و قط و خیطل گربه هر
گربه نر برغوث کیک ذره مورچه شرت بدی سودت
سردار شدن جدت نوی کظت پر شدن معده از
طعام بجمه گله تلقاجه یعنی برابر مدهن و دبه روغن
مقول زبان عاتش زبان یعنی زیست کننده
ندا رطوبت قثد بادرنگ خیار دبا کدو و قرع کدوی
سبز سلق چغندر جد و حظ بخت و دولت و برز کی
داره هاله ماه فخت ماهتاب قنوط نومیدی قرد
کبی یعنی بیمون قضاعه سگلابی یعنی سگ آبی
عصو و هرو زدن بعصا ذب دفع کردن عرف
بوی عرف نیکوئی طالیقون مس زرد معدنی

غُمار بضم غین وفتح آن وحَفَلہ انبوہ غَیلہ فقر مُحَتاج یتیم کیل ہا
فَیلولہ بی عقلی غلط کردن تِرَہ وضِغن وضَغینہ و
اِحنَہ وحِقد وحَنَق کینہ کِنان وکِنّ پوشش
قِنو خوشہ خرما عُرجُون چوب خوشہ خرما لِینہ درخت
خرما سُلّا خار درخت خرما نَجل فرزند سَنام و
کتر بفتح کاف وکسر آن وجبلہ بفتح جیم وضم آن وسکون
باء و غَرَیکہ کوہان شتر اِزمیل وشفرہ بفتح شین
وضم آن وسکون فاء و حجذ اِنشکردہ یعنی کازن
ذَکَر پولاد وسعدنی ومصنوعی اَنیث نرم آہن هلب
کاسموی یعنی موی خوک تَسَخان وقَفش چکمہ
نَشا خبر شَگَر وحِر فرج زن کَین گوشت اندرون
فرج مُهبِل دہان بچہ دان قَهبَلیس وزُب
عورت مرد ثُغرہ گودی بالای سینہ رَمّاعہ تارک سر

ضاغوط

ضاغوط شیدلان وکابوس وجاثوم سکاچہ مُندِدہ
ظاہر کنندہ عیوب جَدَد راہ راست وِرد وشریعہ
وعَطَن ومَورِد کنار نہر یا استلح کہ از آنجا
آب خورند زِق خیک نحی بفتح نون وکسر آن و
سکون حاء وقِربہ مشک عِصام بند مشک شَنّ
مشک کہنہ صَرّام چرم ساز حُمَہ زہر عقرب اِبرہ
نیش عقرب وزنبور وغیرہما جَعبہ وجَفیر وقَفضہ
وکِنانہ ترکش اِعصار گردباد نکَبا باد کج شمال باد
بالا یعنی باد قطب شمالی شِمال دست چپ
بفتح شین وکسر آن
جَنوب باد جنوبی صَبا باد مشرق دَبور باد مغرب
حُمّی تب کُباد درد جگر اَلیہ دنبہ نَعامہ شترمرغ
سِمَرد درفش زَرغَب کیمخت یعنی ساغری
غرا سریشم ماہی ثُرط سریش اَنجَل فراخ چشم
بفتح غین وکسر آن

زَیف و بَهرَج پول ناروا ج شادِن و خِشْو غزال
و دَرشا آهو بَیرَم کردبر یعنی عمود آهنی که بآن دیوار
کنند وارّه دو سر کَلُّوب انبور یَفَن و هِیَم و هَرِم
مرد پیر حَیزَبُون و دَرْدَبیس و شَهْبَرَه زن پیر
جِذم بنیان شُرْفه کنگره بارو عُجّه خاگینه یاکوکو
مِشْرَط نیشتر فصّاد مُوسی و مِحْلَق اُستره یعنی
تیغ دلّاکی تَفَث اعمال حج رَفَث فحش و جماع
رَوْث سرکین فَرْث سرکین شکنبه فَرا و
عَیر و نَاعِل و مِسْحَل و یَحْمُور گور نر اَتان ماده
خر اهلی بَیدانه ماده خر دشتی جَحْش کرّه خر نر
تَوْلَب کره خر بَرْذَعه پشما کند رحل و جهاز شتر
یعنی تکلتوی آنها قرطاط بضم قاف و کسر آن
و سکون راء تکلتوی اسب اِکاف پالان

مقود

مِقْوَد افسار مِخْلاة و عَلیقه توبره جَمَد یخ زُحْلُوفه
چیچله یعنی پشته لزجی که کودکان از بالای آن به
پائین خیزند ضَوضا مشغله یعنی آواز مردمان
بایکدیگر در شغل حرب لِبا فُلّه یعنی آغوز سُلَحْفات
بضم سین و فتح لام و کسر آن و سکون حاء سنگ پشت
ضِفْدَع بکسر ضاد و سکون فاء و بفتح دال و کسر آن چغر
یعنی وزغ قرباغه دَلَق معرب دله یعنی گربه صحرائی
جُمْجُمه کاسه سر طَلْق درد زائیدن غَیْل شیر زن در
وقتیکه حامله است اُدْرَه غر شدن و به خایه شدن
شَرَی جوشش بهن باخارش نَفْطه بفتح نون
و کسر آن و سکون فاء آبله وُضع آبستن شدن
در آخر طهر یَتْن بارگوش [illegible] مِغْرَفه کفکیر

فور جوش اثفیة دیک پایه طنجیر پاتله تیان
دقل تیر کشتی که بادبان بدان آویزند مجذاف
بال کشتی مُردی چوبیست که کشتی بدان رانند
منحاة رنده منقار اسکنه مثقب مته شرک
دام فخ تله فص بحرکات فاء و تشدید صاد
نکین انکشتر خرط پوشش از ابریشم یا از خز عرض
کالا یعنی متاع عیبه جامه دان مثل صندوق
خباء بزرک بُرده یعنی خیمه بزرک نمیر آب کوارا
ازرق آب صاف ثمد آب کم غدق آب زیاد
خضاره دریا ربق و شطن و رشا ریسمان
سنان سنک چاقو لخاف سنک تنک
کاشغری رخام سنک حرحر نسو سنک لغزنده
ونرم نشف جمع نشفه مثلث النون سنک

لنا

سنک پا رحا سنک آسیا صیاع کاه کل
نقیر ناوه ملاط کل میان دو خشت امام
رژه بنا یعنی ریسمان کار بنا و هم شمشه است
رازه رئیس بنا نهیق آواز الاغ نر خوار
آواز کاو و کوسفند و آهو و تیر صهیل آواز
اسب صرصره آواز قطا قطا مرغ سنک
اشکنک که به ترکی باقری قرا کویند نعیب
آواز کلاغ طنین آواز مکس نباح آواز سک
و بز و مار و آهو عواء آواز کرک هدیر آواز کبوتر
صریر آواز قلم ضباح آواز روباه وعوعه آواز
شغال و کرک و سک معمعان و دفع
کرمای سخت اریج و طیب و عبق خوشبو
نعم چهارپا جبانه بیابان ردف سرین و کفل

حَلْفا علفی است که از آن حصیر بافند اَکْمُو
کُمای بزرک سفید شیرین طَلْع شکوفه خرما
ضُرْضَرانی شتر پدر بختی و مادر عربی گَرَّ کوهان
شتر ثُعْلُبان روباه بُخْتی بتقدیم الباء علی
الخاء شتر خراسانی عِماد لغت عربی قدیم
الوضع را گویند که واضع آن عرب باشد

لغات مولّد یعنی عربی جدید الوضع

مثل ضفدع چغر طاجن تابه طیجن تابه
تسخن و تسخین دیک

لغات معرّب یعنی عجمی الاصل که عرب
در آن تصرف نموده و جزء لغت خود کرده
باشد مثل صنج چنک یلمق قبا قفش کفش
بهرج پول نارواج تسخان چکمه

لغات

لغات معجّم یعنی عربی که در اصل عجمی از او جزء لغت خود کرده باشد

سنخی کسوت فرق عدل بغض دوام
استعداد

لغات اضداد

نَبْل خورد و بزرک شَف زیاد و کم ذَفَر بوی
خوش و بوی ناخوش ودیعه امانت دادن و
امانت گرفتن نای دور شدن و دور کردن
جَوْن رنک سیاه و رنک سفید و رنک سرخ
قُرْء طهر و حیض ظنّ گمان و یقین بیع
خریدن و فروختن خفیه پنهان و آشکار

لغات مشترکه

عین چشم و چشمه و غیرها رجا امید و کنار
جاریه کشتی و کنیز

حقیقت ومجاز مثل **قُرّ** که بمعنی سرد شدن
است حقیقة وبمعنی سرد است مجازاً

لغات مختلف فیها

جزء جوز طشت طاس

خَشِن در دلیست که پوست عضو مؤف را
درشت وزبر میکند **لدوغ** در دلیست که صاحبش
پندارد عضو مؤف میسوزد **اعیائی** در دلیست
که عضو مؤف ماند کے پیڑیا میکند **خدری**
در دلیست که عضو مؤف از حس وحرکت باز
ماند **ممدد** در دلیست که صاحبش پندارد عضو
مؤف رامیکشند **حکاک** در دلیست که خارش
در عضو مؤف پیدا میشود **ناخس** در دلیست
که صاحبش پندارد سوزن در عضو مؤف میخلد

رخوه در دلیست که عضله عضو مؤف راسست میکند
کاسر در دلیست که صاحبش پندارد عضو مؤف
رامی شکنند **ضاغط** در دلیست که صاحبش
پندارد عضو رامیفشارند **مفسّخ** در دلیست
که صاحبش پندارد عضلات راپاره پاره و
چاک میکنند **ضربان** در دلیست که حِین درد
رگهای جهنده بیشتر جنبش میکند **ثقیل**
در دلیست که عضو راسنگین میکند **ثاقب**
در دلیست که صاحبش پندارد عضو راسوراخ
میکنند **مسلّی** در دلیست که صاحبش
پندارد در عضو جوالدوز میخلد

اسامی فلزات بلغت اکسیریان

فرار زیبق **مشتری** و **سادس** ارزیز یعنی
قلع **شمس** و **رابع** ذهب **زحل** و **سابع**

سرب مریخ و خامس حدید عطارد و ثانی روی
توتیا زهره و ثالث مس قمر و اول نقره

اسامی لیالی در ایام ماه

غُرر شب اول و شب دوم و شب سوم نُفل شب
چهارم و پنجم و ششم تُسع شب هفتم و هشتم و
نهم عُشر شب دهم و یازدهم و دوازدهم عُفر
بیض شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
دُرع شب شانزدهم و هفدهم و هجدهم ظُلم
شب نوزدهم و بیستم و بیست یکم حَنادِس
شب بیست دوم و بیست سیوم و بیست چهارم
دادی شب بیست پنجم و بیست ششم و بیست
هفتم مُحاق شب بیست هشتم و بیست نهم
و شب سلخ

طريق مساحة المثلث فقائم الزاوية
منه تضرب احد المحيطين بها في نصف الآخر و
منفرجها تضرب العمود المخرج منها على وترها في نصف
الوتر او بالعكس وحادّ الزوايا تضرب مخرجا من
ايّها على وترها كذلك وتعرف انه اي الثلاثة بتربيع
اطول اضلاعه فان ساوى الحاصل مربعي الباقيين
فهو قائم الزاوية او زاد فمنفرجها او نقص فالحادّ

وجه تسمیه حس مشترک آنست که به دو چشم ادراک میکنیم
و یکی مینماید و آنچه این به دو گوش میشنویم و یکی میشنود یا آنکه
چون در آخر حواس ظاهر هست و اول حواس باطن ولهذا
حس مشترکش گویند دوم از حواس باطن خیال است
و شغل او آنست که چون چیزی غایب شود بعد از خیال
آنچیز را ببیند بدون صورت ظاهری آن سوم واهمه
است و آن کج و دروغ مینماید چهارم فکر است اگر
در فرمان عقل بود او را ذاکره و متفکره گویند و اگر در
فرمان وهم بود متخیله پنجم حافظه پس قوه حافظه
چون لوحی بود و ذاکره خواننده و خیال کاتب و
وهم شیطان

محور عبارتست از خط مستقیم موهومی
که نقطه وسط آن بمرکز زمین بگذرد و دو منتهای
محور را قطبین گویند یکی قطب شمال و دیگری قطب
جنوب



دایره استوا عبارتست از دایره موهومی که امتداد
سطح آن بمرکز زمین گذشته زمین را بدو جزو
متساوی تقسیم نماید یکی را نیم کره شمالی و دیگری را

نیم کره جنوبی گویند **دایره نصف النهار** آنست
که بقطبین مرور کرده ازمرکز بگذرد وکره زمین را بدو نیمه
شرقی وغربی نماید **دایره افق حقیقی** دایره عظیمه ایست
که بمرکز زمین مرور کند وکره را بدو قسمت نماید یکی نیم کره
فوقانی ویکی نیم کره تحتانی نسبت طلوع وغروب
کواکب را ازروی تحقیق باین دایره میدهند

مدار رأس السرطان دایرهٔ است درنیم کره
شمالی که متوازی باخط استوا توهم کردیده وبعدش
ازان ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه است

مدار راس الجدی درمقابل راس السرطان
یعنی در ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه ازجنوب خط استوا
تصور کردیده **مدار قطب شمال** بابعد ۲۳ درجه
و ۲۸ دقیقه ازقطب شمال **مدار قطب جنوب**
بابعد ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه ازقطب جنوب



بواسطه این مدارات اصلیه کره زمین به پنج جزء قسمت شده
۱ منطقه محترقه وآن قسمت واقعه مابین مدار راس
السرطان ومدار رأس الجدی است ۲ منطقه معتدله
شمالی واقعه مابین مدار رأس السرطان ومدار قطب شمالی
۳ منطقه معتدله جنوبی مابین مدار رأس الجدی و
مدار قطب جنوب ۴ منطقه منجمده شمالی مابین
قطب شمال ومدار قطب شمال ۵ منطقه منجمده جنوبی
مابین قطب جنوب ومدار قطب جنوب

شمس یکی از صغیرترین کواکب ثابته و از جمیع ثوابت
بزمین نزدیکتر میباشد و مرکز حرکت تمام سیارات
است نور آن که در هر ثانیه قریب هشتاد و پنجهزار فرسنگ
و چهار هزار ذرعی راه می پیماید در مدت ۸ دقیقه و ۱۳
ثانیه بزمین میرسد قطرش یکصد و ده برابر قطر زمین و حجم
آن دو کرور و سیصد هزار برابر حجم زمین و بعد متوسط
آن از زمین قریب هشتاد و چهار کرور فرسنگ است

زمین در مدت ۲۴ ساعت یکدور بدور محور خود
از مغرب بمشرق میگردد اینحرکت را حرکت وضعیه
نامند و باینواسطه چنان بنظر میآید که خورشید و
سایر کواکب از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب
میکنند و اینحرکت باعث ظهور روز و شب میگردد
یعنی زمین در حرکت وضعیه متوالیا بواسطه
مقابل بودن با شمس نصفش روشن و

نصفش

نصفش تاریکست در اینحالت برای نیم کره روشن
روز و برای نیم کره تاریک شب حاصل میشود
بعلاوه حرکت وضعیه که ذکر شد زمین دارای حرکت
دیگریست که در مدت ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و
۹ ۴۸ دقیقه یکدور بدور آفتاب از مغرب بمشرق میگردد
اینحرکت را حرکت انتقالیه زمین گویند و مدت حرکت را
یکسال شمسی نامند و معبر حرکت زمین بدور شمس را که
سرعتش در هر روز تقریبا یک کرور فرسنگ است مدار
ارض گویند بنابراین زمین همیشه بیک فاصله از شمس واقع
نمیشود گاه نزدیک و گاه دور از انست هر گاه نزدیک شمس
باشد گویند در حضیض است و چون دور واقعشود گویند
در اوج است و اختلاف مابین قرب و بعد زمین از
خورشید قریب بدو کرور فرسنگ است

سطحی که مدار زمین در آن واقع است موسوم است
بسطح خسوف وکسوف بملاحظه انکه هرگاه مرکز آفتاب
در زمین وماه در امتداد یک خط از ان سطح واقع شوند
خسوف وکسوف حاصل میگردد ودایره سطح خسوف و
کسوف در دو نقطه دایره استوار اقطع مینماید آن دو
نقطه را اعتدالین نامند یکی ربیعی و دیگری خریفی
ونقطه دیگر از ان دایره را که ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در
فوق وتحت خط استوا واقعند انقلابین خوانند
یکی صیفی دیگری شتوی



محور ارض همیشه در بین
حرکت انتقالیه نسبت بمدار
خود ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه
مایل است ودر هر موضع
که واقع شود امتدادش

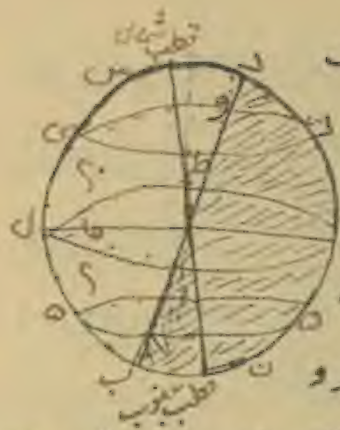
تغیر

تغییر نخواهد کرد یعنی اتصالا بمواجهه بسمت سابق خود
مینماید چه در طرف شمال وچه در جانب جنوب
بواسطه تمایل محور ارض نسبت بسطح مدار خود وروشن
شدن نصف آن بتدریج وتوالی از ضیاء شمس
نتیجه دو اثر میشود یکی توالی فصول دیگری تزاید وتناقص
لیل ونهار **فصل زمستان** وآن وقتی است که کره
زمین بقدر ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در شمال سطح
استوائی واقع است ودر اینحالت نصف کره زمین
بواسطه اشعه شمس از سمت جنوب از نقطه ب



بقدر بیست سه درجه و ۲۸
دقیقه در جنب قطب جنوب
الی نقطه د ۲۳ درجه و ا
۲۸ دقیقه در راست قطب
شمال روشن میشود ودر روی

خط استوا روشنائی شمس در سمت نصف محیط
استوائی را روشن میکند پس شب و روز در تمام
نقاط استوا مساوی هستند ولی در نقاط شمالی خط
استوا برخلاف این خواهد بود از نقطه ط در شمال دایره
استوا قوس ط ل و روشن است که از قوس
ط ی و بسیار کوچکتر است بنابراین در زمستان
تمام نقاطی که در فوق خط استوا هستند شبشان از
روز طویلتر و هرچه بقطب نزدیکتر شویم شبها بلندتر میشود
تا اینکه از نقطه ط الی قطب تماما شب است و هیچ روز ندارد
و این ظلمت مدت شش ماه تقریبا بطول می انجامد در تحت
خط استوا اینحالت بعکس ترتیب ظاهر شود
بنابراین هر وقت برای اهالی نیم کره شمالی زمستان باشد
برای اهالی نیم کره جنوبی تابستان خواهد بود



تابستان فصلی است
که کره زمین در ۲۳
درجه و ۲۸ دقیقه
در جنوب سطح استوائی
مفروض واقع باشد و
در اینحالت نصف کره زمین یعنی قسمت
د ل ب بواسطه اشعه شمس از سمت شمال
از نقطه د بقدر ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در راست
قطب شمال الی نقطه ب بقدر ۲۳ درجه و
۲۸ دقیقه در چپ قطب جنوب روشن میشود
چنانچه گذشت شب و روز در تمام نقاط خط
استوا با یکدیگر مساوی هستند ولی تمام نقاطیکه در
فوق یا در تحت خط استوا واقعند بعکس آنچه
در فصل زمستان ذکر شد خواهند بود مثلا نقطه

ط وکلیه نقاطیکه در نیم کره شمالی بهمان فاصله
از خط استوا باشند قوسی را که در روشنائی
می پیمایند بسیار بزرگتر است از قوسی که در تاریکی
است و هرچه بقطب نزدیکتر شویم قوس روشن
بزرگتر میشود تا آنکه از نقطه نس الی قطب تماما
روشن است و قریب شش ماه روز است و
بعکس این ترتیب است در نیم کره جنوبی

بهار در حالیکه یکی از نقاط خط استوا
در مقابل شمس واقع خواهد شد که نصف کره
ارض از قطب شمال الی قطب جنوب روشن
میشود در آنوقت شب و روز در تمام نقاط روی
زمین باهم مساوی هستند یعنی دوازده ساعت
روز و دوازده ساعت شب است

پائیز بطوریکه در فصل بهار ذکر شد باز مجددا
خط استوا در مقابل شمس واقع میگردد که نصف
زمین و نصفش تاریک است و شب و روز در روشن صحیح
تمام نقاط کره زمین با یکدیگر مساوی هستند

قمر جسمی است مظلم و کسب روشنائی از شمس میکند
این سیاره قمر زمین است زیرا که اتصالا زمین را
در حرکت انتقالیه همراه میباشد از جمیع اجرام فلکی
صغیرتر ولی بواسطه مجاورت با ارض از تمام سیارات
و کواکب عظیمتر بنماید حجمش $\frac{1}{49}$ زمین و بعد
متوسطش از آن قریب نود و پنجهزار فرسنگ است
قمر نیز مانند زمین کروی شکل است و دارای جبال
عظیمه و جلگه های بزرگ لکه هائیکه در آن مرئیست
از سایه آن جبال است در مقابل اشعه شمس

کره قمر در فضای نامتناهی صاحب سه حرکت عمده است ۱
حرکت اشتقالیه بدور شمس که بمتابعت حرکت اشتقالیه
زمین است ۲ حرکت وضعیه یعنی گردش بدور محور
خود ۳ حرکت اشتقالیه بدور زمین حرکت اشتقالیه
آن بدور شمس مانند زمین در مدت ۳۶۵ روز
و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه است

حرکت وضعیه و حرکت اشتقالیه اش بدور زمین در
مدت بیست و هفت روز و هفت ساعت و چهل و
شش دقیقه است و این مدت را یکماه قمری نامند

اسامی شهور ترکیه

ارام آی ایکندی آی اوچونج آی دوردنج آی
بشینج آی آلتنج آی یدنج آی سکسنج آی
دوقوزنج آی اونج آی اون برنج آی جقشاباط آی

مقدار کره ارض نه هزار لیو و نصف قطر یعنی از
خط استوا تا قطب دو هزار و دویست پنجاه لیو و
این مسافت منقسم به نود درجه هر درجه بیست
پنج لیو

مشمع هشت مثقال موم زرد را با قدری آب
گداخته و چهار مثقال مرداسنگ را صلایه نموده
ممزوج نمایند و با آتش ملایم بجوشانند و بهم زنند تا
تا آب آن برچیده شود پس دوازده مثقال روغن
زیتون داخل آن نموده بروی پارچه آب ندیده
بکشند و در وقت حاجت بروی زخم بچسبانند

مرهم روغن زرد پنجسیر پیاز دو من پیاز را خورد
نموده میان روغن بجوشانند تا بسوزد پس پیاز سوخته
را از میان روغن بیرون آورند و دو سیر قاسنی و

یکسیر [illegible] در میان آن روغن بریزند و ممزوج نمایند
بر[illegible] جراحات نافعست

رقم کن شانزده در شانزده سبع المثانی را
به تثلیث قمر با مشتری یا زهره با خورشید چه لوح
اینچنین کردی رقم با خویشتن دارش که دارد آرزوی
بندگان در کهت جمشید چه کردی این رقم
چون تاج بر فرق سرت جاده که آید از پی
پابوست از چرخ سوم ناهید

حب جهت سرعت انزال نافعست

بلوط ۲م گلنار فارسی ۲م بسباسه ۳م جوزبوا ۴م عود قماری ۴م
زرنباد ۴م مایه شتر ۴م مصطکی ۴م تخم کرفس ۴م
با گلاب حب کنند بقدر باقلا یک قدر شربت یک حب تا دو حب

در سعادت زهره بر ورق آهو نویسید
و با خود دارد در وقت مجامعت اثر عظیم بیند

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲	۲۱	۲۰	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

جهت گشودن کسیکه بسته باشد سه عدد
تخم مرغ را بریان کند و پوست بگیرد
بر اول نویسید حتی اذا رکبا فی السفینة
خرقها و بر دوم نویسید او لم یر الذین
کفروا ان السموات والارض کانتا
رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل
شیء حی افلا یؤمنون و بر سیم نویسید
فاستغلظ فاستوی هر روز یکی را بخورد

عقد المرء علے زوجته روز چهارشنبه در ساعت
زحل هفت مرتبه بر چیله نداف بخواند و در
هر مرتبه گره بزند انا صببنا الماء صبا ثم
شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا وعنبا
وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة
وابا باسم فلان بن فلان

هفت مرتبه
از هفت قبر خاک بردارد بدست راست و
اید عابر او بخواند بر سر هر خفته باشد بیدار نشود
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف
حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین براءة
من الله ورسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین
جهة طبقه حیوانات بنویسید در طبق گذارد
و نمک یا لاتیش بریزد تا حیوانات ببینند
لترکبن طبقا عن طبق فما لهم لا یؤمنون واذا

دا ... یان از بیست چهار درجه بیشتر وان
بیست سه درجه و سی دقیقه کمتر نیست
قطری که واصل باشد بین دو قطب ای
قطب کان آنرا محور گویند
اذا سئلک سائل عن الهارب یلقاه ام لا
فاحسب اسم الانسان واسم امه واسقطه
ثلاثه ثلاثه فان بقی واحد لا یظفر به وان بقی
اثنین یظفر به ویجتمع معه وان بقی ثلاثة فانه
یرجع عن قریب اذا سئلک سائل
عن موت الزوج قبل الزوجة ام الزوجة قبل
الزوج فاحسب اسمیهما واسم امهما بالجمل
الکبیر ثم اسقطه عشرة عشرة فان بقی عشرة او
اثنین فانه یدل علے موت الزوجة قبل الزوج
وان بقی سبعة او ثلاثة یدل علے موت

الرجل قبل المرءة **اذا** سئلك سائل عن حامل
وما في بطنها فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي
سئلك فيه واسقط الجملة ثلثة ثلثة فان بقي واحد فانه
غلام وان بقي اثنين فانه انثى وان بقي ثلثة فانها تلد
ولد يعيش **اذا** سئلك سائل عن امرءة يريد
تزويجها فاسقط من الجملة ثلثة ثلثة فان بقي واحد
فليس في تزويجها خير وان بقي اثنين فانها عفيفة
وفي تزويجها الخير والبركة وان بقي ثلثة فانها امرءة صالحة
اذا سئلك سائل عن السارق هل هو غريب ام
من اهل البيت ام من الجيران فاحسب اسمه واسم
امه واليوم الذي سئلك فيه واسقط الحساب ثلثة
ثلثة فان بقي واحد فهو من اهل البيت وان بقي
اثنين فهو من الجيران وان بقي ثلثة فهو غريب

اذا سئلك سائل عن السارق هل هو رجل ام امرءة
فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي سئلك فيه
ثم زد على الحساب ثلثة واسقط اثنين اثنين فان
بقي واحد فهو رجل وان بقي اثنين فهو امرءة **اذا**
سئلك سائل وقال يا استاد ما سرق مني من غير ان
اعلمك به فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي سئلك
فيه والق الجملة سبعة سبعة فان بقي واحد فالذي سرق
منه فضة او ذهب او حديد او نحاس وان بقي اثنين
فثياب مختلفة الالوان وان بقي ثلثة فذي روح كا
لعبد والامة والحيوان وان بقي اربعة فمن نبات الارض
مما يؤكل **اذا** سئلك سائل عن الغايب هل هو
يقدم من سفره ام لا فاسقط من الجملة سبعة سبعة فان
بقي واحد فانه محبوس وان بقي اثنين فهو يقدم سريعا
وان بقي ثلثة فانه لا يجئ ابدا وان بقي سبعة طال

مكثه ولكنه يقدم بعد مدة طويلة **اذا سئلك سائل**
هل هو ليسا فرام لا فاسقط الجملة ثلثه ثلثه فان بقي
واحد فسفره مكروه وان بقي اثنين فسفره مبارک
ويصيب منه خيرا كثيرا وان بقي ثلثة فاحذر عليه
من سفره فانه غير جيد له **اذا سئلك سائل** هل
يظهر ذلك الشئ ام لا فاحسب اسمه واسم امه
واليوم الذي سئلك فيه واسقط الجملة اثنين اثنين
فان بقي واحد لم يظهر وان بقي اثنين يظهر ويؤتي به
اذا سئلك سائل عن الخبر الواقع هل هو صحيح
ام لا فاسقط من الجملة اثنين اثنين فان بقي
واحد فهو غير صحيح وان بقي اثنين فالخبر صحيح

هر خط مستقيم که دایره را بدو پاره کند وتر خوانند و پاره کران
محیط بازکند قوس خوانند واگر بمرکز گذرد قطر گویند

المكرمة بضم الراء واحدة المكارم اسم من الكرم
ومنه الوليمة يوم ويومين مكرمة وفعل الخير مكرمة
اي سبب للكرم والتكريم ومكارم الاخلاق
التي خص النبي صلعم بها عشرة اليقين والقناعة
والصبر والشكر والحلم وحسن الخلق والسخاء
والغيرة والشجاعة والمروة
الهمزة هو الذي يعيبك بوجهك واللمزة هو
الذي يعيبك بالغيب وقيل اللمز ما يكون با
للسان والعين والاشارة والهمز لا يكون
الا باللسان وقيل هما بمعنى **قوله تعم** ولم يكن له
ولي من الذل الولي ما يقوم مقامه في امور يختص به
لعجزه كولي الطفل والمجنون فيلزم ان يكون محتاجا
الى الولي وهو صح لكونه غنيا مطلقا وايضا ان كان

الولی محتاجا الیه تعم لزم الدور المحال والا کان
مشارکا له وانما قیده بکونه من الذل لانه لولم
یکن من الذل لم یکن ولیا فی الحقیقه بل من
الاسباب وهو تعم مسبب الاسباب

رطل دوازده اوقیه است واوقیه استاری ودو
ثلث استار است واستار چهار مثقال ونیم است

توله پنج مثقال است

[illegible]

حب جهة اصلاح سینه وضیق النفس

اپیکا	تریاک	شکر شیر
۶ نخود	۶ نخود	۲ مثقال

اشق خالص	پیاز عنصل
۲۰ نخود	۲۰ نخود

اجزا را سائیده حب نمایند هر حبی یکنخود
مقدار شربت یکحب یا دو حب

شربت عنصل جهة سرفه کهنه وضیق النفس ومواد
سوداوی وبلغمی وسده اعضا وتقویت معده
ودماغ نافع

پیاز عنصل	زوفا	اصل السوس	گاوزبان	رازیانه
۵	۵	۵	۵	۳
پرسیاوشان	اسطوخودوس	غاریقون	سفید	نعنع
۵	۵	۵		۳
ایرسا	قردمانا	سرکه	آب	یک شبانروز
۳	۳	۵۰	۵۰	

خیسانیده بجوشانند تا نصف شود صاف نموده با
سیصد مثقال شکر سفید بقوام آورند قدر شربت از
پنج مثقال تا ده مثقال

جهت تسکین قی و تشویش اطفال قدر شربت یکقاشق چایی

سنبل الطیب اسطوخودوس بادرنجبویه افشان شیرازی
پرسیاوشان ۱ گاوزبان ۱ بنفشه ۲ پوست پسته ۲۰ عناب ۵ دانه
سپستان ۵ دانه تخم گشنیز ۱ تخم خرفه ۳ کوکنار ۵ دانه شکر سرخ ۲۰ شکر سفید ۵
گزانگبین نبات ۱۰ یکشب خیس نموده صبح جوش داده
صاف نموده بقوام آورند

عده قرعات قلب طفل حین تولد هر دقیقه
۱۳۰ قرعه و در سه سالگی ۱۰۰ قرعه و شخص سالم
بیست ساله ۷۰ قرعه است

مقدار تمام خون بدن انسان شش هزار گرم
یعنی یکمن و ۳۷ سیر و دوران خون در بدن هر
سی ثانیه یکمرتبه است

میزان حرارت طبیعی بدن ۳۷ درجه الی ۳۷ درجه
و نیم است و اگر به چهل و سه درجه برسد مهلک است
چنانچه در طرف نزول نیز اگر به ۳۳ درجه برسد
مهلک است

معالجه غریق اول لباس او را کنده بعد پهلوی او را
بطور ملایمت با انگشت بمالند تا آب از معده وی
خارج گردد بعد او را روی پشت لکن مایل بسمت
راست بخوابانند و زبان او را با دو انگشت گرفته

پی در پی بیرون کشند مانند تنفس طبیعی هر دقیقه
۱۵ تا ۲۰ دفعه چنانچه ممکن باشد با انگشت
حلق او را فشار دهند تا استفراغ کند و اگر به
حال نیاید بازوهای او را متناوباً هر دقیقه ۱۵ دفعه
بالا و پائین برند چون بحال آید لباس گرمی پوشانیده
اعضایش را از انتها بسمت قلب مالش دهند
تا دوران خون آسان گردد پس در جای گرمی
خوابانیده مشروبات گرم و محرک قاشق قاشق بوی
دهند و اگر مجدداً بیهوش شود اعمال مذکوره را
تجدید کنند

علاج کم خونی که سبب اختلال هضم و یبوست است
خوردن اغذیه مقویه سهل الهضم مانند شیره گوشت
و کباب گوشت گوسفند یا گاو و خوردن جوهر آهن
و تنفس در هوای خالص

بی کربنات دو سود یعنی جوش شیرین چهار گرم جهت
سهولت

سهولت هضم و شانزده گرم در موقع مسمومیت از
حموضات استعمال میشود

بیسموت دو نخود تا چهار نخود بفاصله هر چهار ساعت
در موقع اسهال استعمال میشود

[illegible] شش مثقال در سی مثقال آب نیمگرم خیسانیده
قاشق قاشق در موقع اسهال بدهند

عرق بادرنجبویه در موقع صعوبت هضم و ضعف و
بیهوشی چند قطره بقند زده یا میان آب ریخته
بنوشند

کل کاهو در آب دم کرده در موقع درد گلو غرغره کنند

سولفات دو سود مسهل است خصوصاً در موقع
مسمومیت شش مثقال در یک گیلاس آب
حل کرده در نیم ساعت فاصله میل کنند

الکل کافوری در موقع التواء اعصاب و انکسار عظام

سه مثقال پارچه پاکیزه را در آن خیسانیده روی عضو
به بندند و اگر پنبه بدان آلوده روی دندان گذارند
دردش برطرف شود

مشمع خردل در موقع صرع روی پا و در موقع ابتدای
زکام روی سینه و در موقع وجع روی عضو دردناک
یکربع تا نیم ساعت بیندازند

مانیزی کلسینه در موقع مسمومیت از حموضات
و فسفر و ارسنیک استعمال میشود یک قاشق قهوه خوری
در نیم گیلاس آب قند ریخته برای اشخاص بزرگ
ملین و برای اطفال مسهل میباشد

جهت سوخته

آب آهک روغن بادام شیرین مساوی
ممزوج نموده ضماد نمایند

ضد نزله

شکوفه کاج شش مثقال در یک لیطر آب دم
کرده میل کنند و نیز گل خطمی و گل شقایق
و گل

بنفشه از هریک دو مثقال مجموعا و
منفردا در یک لیطر آب دم کرده بخورند

ضد سیاه سرفه

آویشن شیرازی چهار مثقال در سی مثقال
آب دم کرده ۵ تا ۶ قاشق سوپ خوری
در هر سنی بخورانند

مشتهی

حنظل نیم مثقال در یک لیطر آب دم کرده
یک فنجان قبل از غذا بخورند و همچنین
بادیان و انیسون و گل رازک از هر
یک دو مثقال مجموعا و منفردا در یک لیطر
آب دم کرده بخورند

هاضم

گل بابونه یکمثقال در یک لیطر آب جوشانیده
کم کم بخورند و همچنین بادیان دو مثقال

قابض

برگ گردو چهار مثقال در یک لیطر آب
دم کرده در موقع درد گلو هر روز صبح غرغره
نمایند

مسکن و معرق

بهار نارنج چهار گرم یا یکمثقال در یک لیطر
آب جوشانده بخورند و همچنین سنبل الطیب

محرک

قهوه بخورند و بادرنجبویه و گل نعناع از
هر یک دو مثقال در یک لیطر آب دم
کرده میل کنند

معرق

گل گاوزبان یک یا دو مثقال در یک لیطر
آب دم کرده در ابتدای زکام بخورند

معالجه مسمومیت ابتدا قی کردن با
انگشت یا پر مرغ و یا با استعمال اپیکا

واگر

واگر ده مثقال نمک فرنگی محلول در آب
نیمگرم بخورند مخرج سم باقی و اسهال است
واگر مریض بیهوش شود باعانت املاح
سرکه وی را بحال آورند واگر بحال نیاید
قطعه آهنی را در آب جوش خیسانیده
روی پوست سینه بمالند واگر بدن
سرد شود مریض را بپوشانند و حوله گرم
و مشمع خردل بکار برند

علامت مسمومیت به اقونیطون مانند
بیش و گل اشرفی و تاج الملوک و خربق و
وخانق الذئب وخانق النمر انقباض
گلو و احساس تندی در معده و دهان در
حال تهوع و تنفس ضعیف علاج استفراغ
فوری و آشامیدن جوشانده و گرم نگاهداشتن

بدن علامت سمومیت به قلقاس
تورم زبان و استفراغ شدید و تشنج و
به طرف شدن خورس علاج ابتدا
استعمال مقی و مسهل بعد از تنقیه قهوه
تند بخورانند
علامت سمومیت به بلادونه و تاتوره و
طلاتور و جوز ماثل و بزرالبنج و پیاز مرغی
براق معدوم و دهان و زبان خشک و چهره
سوزان و چشم قرمز و راه رفتن بطی و شکل
و لکه های قرمز در روی جلد ظاهر شود علاج
بعد از تنقیه بمقی و مسهل خورانیدن قهوه
تند
شوکران نباتیست شبیه بجعفری چون آنرا
بین انگشتان بمالند بوی بول گربه استشمام
میشود علامت سمومیت بآن ضعف فوق
العاده در پا و بازو و چشم غیر متحرک و بلع

۱ اغذیه

اغذیه غیر ممکن و اختناق و یبوست علاج
مقی به دهند بعد چائی پر رنگ مجددا مقی پس
جوشانده گرم و تنفس مصنوعی و گرم کردن
دست و پا علامت سمومیت به گل
حضرتی و سورنجان مصری و پیاز حضرتی
درد سخت معده و استفراغ خون آلود و درد سر
و تعرق زیاد و طپش عضلات و درد مفصل
علاج اول مقی پس چائی پر رنگ و سفیده
تخم مرغ که در آب زده باشند
دژیتال علامت سمومیت بآن اسهال و
درد شکم سخت و بطوء نبض و درد سر و لیتر غش
و هذیان در خواب و سردی جلد و اتساع پلک
چشم علاج مقی و تنقیه با آب یا قهوه گرم

وخورانیدن قهوه غلیظ گرم وحریض باید
خوابیده باشد سمومیت از دنبلان که قارچ
گویند اول مقی و مسهل بخورانند پس ازان
قهوه و آب صمغی و شیر بدهند
سمومیت از خوردن گوشت بد مقی و مسهل
و پس از تنقیه شیر بدهند
صدف معالجه سمومیت ازان استعمال مقی
و مسهل و پس ازان شش سفیده تخم مرغ را
در یک لیطر آب زده بخورند
سمومیت از کلها علاجش تنفس در هوای
زیاد و مالیدن محلول سرکه بشقیقه و خوردن اغذیه
نرم ملین و بعد مقی
سمومیت از کبریت و فسفر آب البومینی
بدهند و یک قاشق قهوه خوری جوهر سقز در سی
مثقال

مثقال آب بدهند و ما نیزی در مقداری آب
بدهند و ورزش زیاد نمایند چربی و شیر مضر است
سمومیت از املاح مس مقی و مسهل دهند
پس ازان آب البومینی و قند و شیرینی زیاد
بخورانند
از انتیمون آب البومینی دهند و دم کرده گنه
گنه بملاحظه تسهیل استفراغ
از نیترات نقره تحریک استفراغ و خوردن آب
خیلی شور و بعد ازان شیر
و از سم الفار اول تحریک استفراغ و بعد
محلول ما نیزی در آب بخورند
سمومیت از اتروپین و بلادنه و توتون و
نیکوتین و شوکران و سورنجان و دژیتال

وخرزهره ابتدا قی ومسهل دهند پس
ازان چائی یا قهوه غلیظ دهند
واز ذراریح اول قی دهند بعد شربت صمغ
یا بهدانه وآب البومینی ومحلول یک در پانصد
کافور وگوگرد
واز نیترات دوپطاس وسود وامونیاک
قی بخورانند
واز لودانم وترکیبات افیون اول قی دهند
پس ازان قهوه بخورانند وتنفس در هوای
آزاد نمایند
نوامیک واسترکنین تحریک استفراغ وتنفس
مصنوعی آب گرم مضر است
دارشکنه تحریک استفراغ نمایند وآب
البومینی دهند آب شور مضر است
کوکائین

کوکائین قی دهند وتنقیه نمایند ومشت مال دهند
وضماد خردل وردست وپا وخشک داشتن سر وتزریق
اتر واز ۲ قطره تا ۳۰ قطره لودانم در اشخاص بالغ
جوهر گوگرد وتیزاب وجوهر سرکه واسید فنیک و
کلرهیدریک وموریاتیک وزاج سفید وسولفات
دوالومینین وبی سولفات پطاس یا سود وغیره
محلول گرم صابون سفید (صابون ۳۰ مثقال در
یک لیتر آب) ویکقاشق سوپ خوری بی کربنات
دوسود در یک لیتر آب ولیشی دهند بعد شیر و
جوشانده گل پنیرک بخورانند استعمال آب
آهک بکلی ممنوع
پطاس دوسود وامونیاک وآهک وکربنات
دوسود وآب ژاول مقدار زیاد محلول سرکه
بخورانند (۲ مثقال سرکه در یک لیتر آب)

و آب البو بینی و شیر بخورانند

کلر آب البو بینی و شیر زیاد بخورانند

جوهر بادام تلخ و بادام تلخ آب روی ستون فقرات

ریزند و تنفس امونیاک نمایند و محلول آن و دم

کرده قهوه بخورند

سولفور سم الفار تقی دهند بعد جوشانده گل

پنیرک بخورند

